

ناسازه‌ی نوسازی و مشروطه در تجربه‌ی ایرانی:

بررسی سیاست‌های نوسازی آمرانه‌ی رضا شاه (با تاکید بر مطبوعات آن دوره)

دکتر مهدی اصلان زاده ۱

تاریخ دریافت: ۹۷/۵/۵

تاریخ پذیرش: ۹۷/۸/۳۰

چکیده

در واپسین سال‌های حیات انحلال سلسله‌ی قاجاریه، میل و خواست رضا خان، مطابق با آنچه کمال آتاترک در ترکیه ایجاد کرده بود، استقرار نظام جمهوری در ایران بود. این ایده در بطن خود، بالقوه حامل تنش، تضاد و مناقشه‌های بسیاری شد. از جمله مهمترین آن‌ها، مواجه شدن با نارضایتی و خشم روحانیونی بود که پس از انقلاب مشروطه شاهد اعمال هجمه‌ها و تندی‌های وکلای اقلیت رادیکال مجلس شورای ملی بودند. وکلای مذکور خواستار عدم دخالت روحانیون در امور کشور و به ویژه سیاست شده بودند. لذا ایده‌ی تغییر نظام حکومتی پادشاهی مشروطه به جمهوریت با رهنمودها و مخالفت‌های آیت الله سید حسن مدرس راه به جایی نبرد. پس از این ناکامی، سعی بنیانگذار سلسله‌ی پهلوی بر آن بود که شخصیت‌های متنفع سیاسی و نخبگان جامعه را حول محور برنامه‌هایی نظیر مدرن سازی،^۲ تمرکزگرایی،^۳ توسعه‌ی اجتماعی و اقتصادی،^۴ ایرانی سازی و ملی گرایی گرد آورد. ۶

۱ Ph.D. علوم سیاسی از دانشگاه تولوز ۱، مدرس علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی.
(mehdi.aslanzade@gmail.com)

۲Modernisation, Modernization.

۳Centralisation, Centralization.

۴Le développement socio-économique, Socioeconomic development.

۵Iranisation, Iranization.

^۱ برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه رجوع شود به:

Cf. L. P. Elwell-Sutton, *Modern Iran*, Londres, G. Routledge & sons, 1941; Amin Banani, *The Modernization of Iran, 1921-1941*, Stanford, Stanford University Press, 1961; Cyrus Ghani, *Iran and the Rise of Reza Shah: from Qajar Collapse to Pahlavi Rule*, Londres, I. B. Tauris, 1998.

واقعیت آن است که پانزده سال پس از تکوین انقلاب مشروطه مقارن با سال‌های ۱۲۸۵ تا سال ۱۳۰۰ شمسی دستاوردهای اصلی و الزامات مشروطه خواهی که وضع‌کننده سوسیون (قانون اساسی)، حاکمیت قانون، تأسیس پارلمان، آزادی، تحدید حدود قدرت و اختیارات شاه در چهارچوب قانون، تفکیک قوای مملکتی و غیره را شامل می‌شد از جانب رضا خان به طور کامل نادیده گرفته شده بود. آیا هرج و مرج و مسئله‌ی امنیت پس از انقلاب مشروطه بود که فوریت تکوین یک حکومت دموکراتیک را به تأخیر انداخت؟ همانطور که خواهیم دید محقق کردن اهداف رضا خان به هیچ وجه کار آسانی نبود، بر همین اساس اولین اولویت وی مبارزه با شکاف‌های اجتماعی بود که خود را در قالب جنبش‌های جدایی طلب و قدرت‌های قبیله‌ای نافرمان و سرکش نشان می‌داد که پذیرش نظم جدید، تمرکزگرایی و وحدت ملی ایران را بر نمی‌تابیدند. در حقیقت، قبیله‌گرایی (و قدرت قبایل به زعم وی یکی از موانع عمده در جهت ایجاد یک دولت مدرن و متمرکز بود. در اولین سال‌های سلطنت رضا شاه، انگلیسی‌ها و روس‌ها مخالفتی با این پروژه نشان ندادند، البته شانزده سال بعد (۱۳۲۰ ش) هر دو قدرت جهانی مذکور علیرغم وجود دشمنی‌های عمیق و ریشه دار، به واسطه‌ی خطر مشترک از جانب کشورهای آلمان، ایتالیا و ترکیه، متفق القول شده، در اشغال نظامی ایران تردید نکرده و رضا شاه را از سلطنت خلع و از ایران تبعید کردند.

کلید واژه‌ها: مشروطه خواهی، حاکمیت قانون، نو سازی، دولت مطلقه، شکاف اجتماعی.

⌘ Constitution.

⌘ Etat de droit, Rule of Law.

⌘ La séparation des pouvoirs, Separation of Powers.

⌘ Cractures sociales.

⌘ Tribalisme, Tribalism.

۱. مقدمه (هدف و تعریف مفاهیم)

پس از اتمام جنگ جهانی اول (۱۲۹۷ ش/ ۱۹۱۸ م) ناتوانی و درماندگی زمامداران قاجار در به سامان کردن امور کشور، لزوم ایجاد یک دولت مقتدر به زعامت فردی که قادر باشد ثبات و امنیت را به کشور بازگرداند ضروری به نظر می‌رسید. پی آمدهای چهار سال جنگ در افزایش مداخلات دو قدرت جهانی؛ تلاش انگلستان برای تبدیل وضعیت کشور از حاکمیت ملی به موقعیت تحت‌الحمایگی ناشی از قرار داد ۱۹۱۹؛ تضعیف قدرت دولت مرکزی و افزایش شکاف‌های قومی از جمله عواملی بودند که یکپارچگی ایران را تهدید می‌کرد. در این شرایط ویژه، رو سای قبایل خواستار کسب استقلال و خودمختاری شده بودند و از طرف دیگر میرزا کوچک خان، جمهوری سوسیالیستی (۱۲۹۸—۱۳۰۰ ش) را در گیلان اعلام کرده بود. در این دوره، ایرانیان خود نیز شاهد ناتوانی و افلاس حکومت مرکزی بوده و لزوم استقرار یک دولت مقتدر که قادر به حفظ نظم و تضمین اتحاد ملی کشور، ایجاد اصلاحات و در عین حال منافی نفوذ بیگانگان باشد را ترجیح می‌دادند. درست است که وجود یک دولت قدرتمند مرکزی می‌تواند سبب بالا بردن امنیت در کشور شود و ثبات و بقای حکومت را تضمین کند، اما این هدف در کشوری که بویژه در دوره‌ی زعامت قاجاریان، به صورت نیمه استعماری توسط روسیه و انگلستان اداره می‌شد به هیچ وجه کار آسانی نبود. جنگ جهانی اول هم دسترسی به چنین هدفی را بسیار دشوار ساخته بود؛ مریم میر احمدی شرح می‌دهد در سه سال نخست جنگ جهانی اول، دولت بیش از ده بار در ایران تغییر کرد. (میر احمدی، ۱۳۶۸: ۱۶) در چنین شرایطی که هرج و مرج و نا به سامانی کشور را احاطه کرده بود، آرام آرام مشروطه خواهی و دستاوردهای آن از اولویت کنار رفته و به محاق فراموشی سپرده شد. رضا خان، مرد با اقتدار و منجی آن روزهای تاریخ ایران که توسط احمد شاه به سمت وزارت جنگ نائل شده بود، به اصلاح ارتش و استقرار نظم و امنیت پرداخت. محمد رضا شاه تصویری از وضعیت ایران در آستانه‌ی سلطنت پدرش را اینچنین ترسیم می‌کند: «سیستم ارتباطی ما به حدی از زوال رسیده بود که برای رفتن از تهران به مشهد و احتضار از جاده‌هایی که مورد تاخت و تاز راهزنان بود می‌بایست از روسیه عبور کرد.» (Pahlavi, 1979 : 36) گفته‌های وزیر مختار انگلستان نیز در خصوص اغتشاشات منطقه‌ای و هرج و مرج قبیله‌ای روشنگر است: «دولت مرکزی در بیرون از پایتخت وجود خارجی ندارد.» (Ansari, 2007 : 23) اما پیروزی در نبردهای مختلف برای رضا خان سبب کسب اعتبار، منزلت، محبوبیت و سرانجام مشروعت شد، از جمله توفیق

در عملیات نظامی گیلان (۱۳۰۰ ش)،^۴ ابراهیم (۱۳۰۰ ش)،^۵ تبریز (۱۳۰۱ ش)،^۶ کردستان (۱۳۰۱ ش)^۷ و دیگر فتوحات موفق که در خلال سال‌های ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۴ ش علیه قبیله‌های بختیاری، لر، قشقایی، شاهسون، ترکمن، بلوچ و اعراب خوزستان انجام داد موجب تقویت مشروعیت و محبوبیت وی از منظر داخلی و بین‌المللی گردید. مطابق با نظر همایون کاتوزیان «در همین دوره او از بالاترین میزان مشروعیت سیاسی و گسترده‌ترین حمایت در طول دوران زندگی خود برخوردار بود.» (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۹۶) رضا خان حمایت نمایندگان حزب تجدد نظیر علی اکبر داور، عبدالحسین تیمورتاش و محمد علی فروغی را کسب کرده بود. انگلیسی‌ها نیز به این نتیجه رسیدند که حمایت از رضا خان ضد بلشویک مطابق با منافع آنان است. در این زمان نخبگان ایرانی نیز خواهان استقرار یک دولت مرکزی و مقتدر بودند. علاوه بر این، اطلاعات استراتژیک جدید مبنی بر اکتشاف نفت،^۸ ایران را به کشور مهمی مبدل ساخت که جهت سرمایه‌گذاری نافع انگلیسی‌ها و تحکیم سیطره‌ی آنها بر خاورمیانه می‌بایست با ثبات، پایدار و امن باقی بماند. بر این اساس، دیپلماسی انگلستان، همانطور که نیکی کدی توضیح می‌دهد معطوف به «حمایت از یک ایران متمرکز و قادر به مقاومت در مقابل حکومت شوروی در خاورمیانه بود.» (Keddie, 1981 : 87)

تعریف مفاهیم:

مشروطه خواهی: (Constitutionnalisme /constitutionalism)

به نظر می‌رسد فلسفه‌ی وجودی مشروطه خواهی بر اساس این اصل بنیادی بوجود آمده باشد که تمرکز قدرت در انحصار یک شخص یا یک نهاد، نیل به فساد دارد و کارکرد اصلی این مفهوم مشتمل بر منع و جلوگیری از مستعد شدن حکومت‌ها به استبداد گرایي و تضمین آزادی باشد. حکومت مشروطه عبارت است از: «حکومتی که در چارچوب یک قانون اساسی محدود شده است. در این معنا، می‌توان گفت حکومت مشروطه زمانی وجود دارد که قوانین اساسی عملاً نهادهای حکومتی و فرایندهای سیاسی را محدود کرده باشند. به طور گسترده تر، حکومت

۱۲ پس از مرگ میزرا کوچک خان، جنبش جنگلی به طور دائم در دسامبر ۱۹۲۱ متلاشی شد.

۱۳ در اکتبر ۱۹۲۱، شورش ژاندارم‌ها که توسط سرهنگ محمد تقی خان پسیان انجام گرفته بود سرکوب شد.

۱۴ در تبریز این شورش به سرکردگی یک سرگرد ژاندارمری اصالتاً کرد به نام لاهوتی بود که در فوریه سال ۱۹۲۲ نابود گردید.

۱۵ شورش سیمکو در کردستان سرکوب شد.

۱۶ امتیاز استخراج و بهره برداری از معادن نفت ایران در ماه می سال ۱۹۰۱ برای مدت شصت سال به بازرگان انگلیسی ویلیام

ناکس داریسی (William Knox D'Arcy) اعطاء شد.

مشروطه به مجموعه‌ای از ارزش‌ها و آرمان‌های سیاسی مربوط می‌شود که تمایل به حفظ آزادی از طریق ایجاد مکانیسم‌های کنترل داخلی و خارجی بر قدرت حکومت را بیان می‌کند.» (هیوود، ۱۳۸۷: ۱۵۲-۱۵۱) حکومت مشروطه دستاورد مبارزات مردم برای کسب آزادی، عدالت، حق نظارت شهروندان بر اعمال حاکمین و پاسخگو کردن‌ها است. از طریق همین فرایند است که انقلاب مشروطه نه تنها در ایران که در دیگر کشورها نیز به وقوع پیوسته است.

حاکمیت قانون : (Etat de droit/Rule of Law)

«یکی از اصول و بنیان‌های دموکراسی، اصل حکومت قانون است. جوامع مردم سالار از آزادی‌های مختلف برخوردارند و کثرت نظرات و عقاید در آن‌ها جریان دارد، اما حکومت قانون، تمام کثرت‌ها و تعدد نظرات را پیرامون خود گرد می‌آورد و با رعایت اصول و قواعد مشخص حقوقی، همه‌ی عقاید در جهت اهداف و نظم مشترک حرکت می‌کنند. اصل حاکمیت قانون به عنوان یک اصل الزامی، معیار ایجاد روابط و حل اختلافات را قانون می‌داند.» (ره پیک، ۱۳۹۲: ۲۸)

نوسازی : (Modernisation/Modernization)

نوسازی تبیین پروسه‌ای است مبتنی بر مدیریت عقلایی و بهره‌برداری علمی از منابع و ظرفیت‌های کشور با هدف ساختن یک جامعه‌ی نو.

دولت مطلقه : (Etat absolu/Absolute State)

دولت‌های مطلقه در قرون هفدهم و هجدهم میلادی، پس از فروپاشی فئودالیسم و مقارن با تکوین سرمایه‌داری در مغرب زمین شکل تازه‌ای از اقتدار سیاسی را به وجود آوردند. «فلسفه‌ی حکومت مطلقه این بود که حاکمیت یک اقتدار قانونی چالش‌ناپذیر و تقسیم‌نشده‌ی است که در اختیار پادشاهی است. حکومت مطلقه با تئوری‌های عقل‌گرایانه و مذهبی توجیه می‌شد.» (هیوود، ۱۳۸۷: ۲۱۸) اندیشمندانی نظیر نظیر ژان بدن^{۱۸} (شاه تابع هیچ مرجعی جز خدا نیست)، تامس هابز^{۱۹} (جامعه به عنوان نهادی قانونی برای جلوگیری از هرج و مرج و استقرار نظم و امنیت قدرت را به دولت — لویتان^{۱۹} — تفویض می‌کند)، ژاک بنینی بوسوئه (قدرت مطلق و پدرا نه، تابع عقل است) نظریه دولت مطلقه را تئوریزه کردند. بدین سان مطابق با

^{۱۸}Jean Bodin (1529-1596).

^{۱۹}Thomas Hobbes (1588-1679).

^{۲۰}Leviathan.

^{۲۱}Jacques-Bénigne Bossuet (1627-1704).

^{۲۲}Matrimonial.

نظر آن‌ها پایه و اساس نظم اجتماعی تنها از طریق حکومت مطلقه تأمین می‌شود. در مورد ایران بنا بر نظر حسین بشریه، «دولت مدرن ملی نخست در قالب دولت مطلقه در عصر پهلوی ظاهر شد.» (بشیریه، ۱۳۹۲: ۳۰۱)

شکاف اجتماعی: (Fracture sociale)

شکاف اجتماعی اشاره به فاصله و اختلافی دارد که بین طبقات مختلف اجتماعی به وجود می‌آید. «نیروها و گروه‌های اجتماعی به صورت تصادفی پیدا نمی‌شوند بلکه مبتنی بر علایق گوناگونی در درون ساخت جامعه هستند. چنین علایقی معمولاً در حول شکاف‌های اجتماعی شکل می‌گیرند.» (بشیریه، ۱۳۹۲: ۹۹)

۲. طرح مسأله:

نو سازی آمرانه‌ی رضا شاه پهلوی و پی آمدهای آن در سپهر سیاسی، اجتماعی ایران غیر قابل انکار است. مراد نگارنده از انتخاب واژه‌ی «نوسازی» تبیین پروسه‌ای است مبتنی بر مدیریت عقلایی و بهره برداری علمی از منابع و ظرفیت‌های کشور با هدف ساختن یک جامعه‌ی نو و مدرن. برای اجتناب از ابهامی که در بطن مفهوم جامعه‌ی نو وجود دارد لازم است تا تعریفی از این مفهوم ارائه نماییم. در ابتدا با این پرسش آغاز کنیم که جامعه‌ی نو چگونه جامعه‌ای است؟ جامعه‌ی نو مبین نوعی گسیختگی از جامعه‌ی سنتی (*Gemeinschaft*) است که نمودهای بارز آن در کنش‌های اجتماعی مبتنی بر همبستگی‌های مکانیکی، انتسابی و کنش‌های سیاسی مبتنی بر سلطه‌ی سنتی در قالب پاتریمونیالیسم است. مفهوم پاتریمونیالیسم بو سیله‌ی ماکس وبر ابداع و تعریف شده است: «با پیدایش مدیریت اداری (یا نظامی) کاملاً شخصی شده‌ی صاحب قدرت، هر سلطه‌ی سنتی نیل به پاتریمونیالیسم و در رأس قدرت ارباب نیل به سلطانیسم دارد. سهمبران (شرکاء) در ابتدا به تابعین (سوزدها و یا مطیعان) تبدیل شده و حقوق ارباب که تا آن زمان به عنوان حقوق برتر شرکاء تفسیر می‌شد به حقوق شخصی [ارباب] مبدل می‌گردد (...). تعریف ما از سلطه‌ی پاتریمونیال دائر بر هر سلطه‌ای خواهد بود که عمدتاً در جهت نیل به سنت گرایش داشته باشد، اما این عمل به موجب حق شخصی مطلق (بی قید و شرط) اعمال می‌گردد.» (Weber, 1995 : 308)

یکی از عواملی که در دگردیسی جامعه‌ی سنتی نقش داشته و گذار آن را به سمت جامعه‌ی عقلایی (*Gesellschaft*) هموار می‌کند، آگاهی از بحران عقب ماندگی، تضاد درون جامعه‌ی سنتی، ضرورت رشد و گسترش عقلانیت^{۲۴} و بوروکراسی مبتنی بر قواعد و سلسله مراتب غیر شخصی و قانونی است. نظم بوروکراتیک بر قواعد غیر شخصی و معیاری‌های حقوقی — قانونی مبتنی است در حالیکه نظم پاتریمونیال بر اساس سنت‌های قدیمی از قبیل اطاعت پذیری، تعهدهای ارادتی، مستغنی از شایستگی‌های اکتسابی و تخصصی است. آن چنان که حسین بشیریه اشاره می‌کند: «گذار از همبستگی انتسابی به همبستگی اکتسابی خود حاکی از تحول و نوسازی جامعه است. (... با نوسازی جامعه بر شمار نیروهای اجتماعی مبتنی بر عضویت اکتسابی افزوده می‌شود. مهمترین نیروهای اجتماعی در جوامع مدرن مبتنی بر عضویت غیر انتسابی هستند. گروه‌های فکری، حرفه‌ای، طبقاتی، صنفی، احزاب سیاسی، اتحادیه‌ها و سازمان‌های مختلف عضویت غیر انتسابی دارند.» (بشیریه، ۱۳۹۲: ۱۱۱) گذار از جامعه‌ی سنتی به جامعه‌ی مدرن بحران‌ها و پس لرزه‌های خاص به خود را داراست که تابع عواملی چون آداب و رسوم، سنت‌ها، مذهب، عرف، فرهنگ و تجربه‌ی تاریخی خاص همان جامعه است. در برخی جوامع دامنه و نفوذ مذهب و کارکردهای آن در جامعه وسیع و پر رنگ است، اما به موازات تحقق تحول اجتماعی، از دامنه و نفوذ آن در فضای عمومی جامعه کاسته می‌شود. نا گفته نماند که بین ادیان مختلف نظیر یهود، مسیحیت، اسلام و بودا در خصوص انگیزه و رسالت ورود به عرصه‌ی اجتماعی و اداره‌ی امور دنیوی یا همان عرصه‌ی سیاسی تفاوت‌های ماهوی

۲۴ «جنگ‌های ایران روس و برآیندهای تلخ اما عبرت آمیز آن، بر درک وجود بحران عقب ماندگی در ایران بسیار حائز اهمیت بود. این خودآگاهی پایه‌های اصول سیاست کهنه‌ی «حکومت مستقل» را به چالش کشید و راه را برای آشنا شدن با دیگر شیوه‌ها و آیین‌های حکمرانی هموار و میسر کرد. با صادرات وزرای کاردان و لایق در طی چند دهه ارکان نظام سیاسی کهن ایران که فلسفه‌ی آن در سلطنت مستقل شاه خلاصه می‌شد، متزلزل گشت.» (اصلان زاده، ۱۳۹۵: ۱۱۱-۸۵)

عبدالهادی حائری نیز معتقد است که در سده‌ی نوزدهم «عباس میرزا و همکارش میرزا ابوالقاسم قائم مقام به این نتیجه رسیدند که پیشرفت‌های علمی و فنی و دیگر حیطه‌های زندگی سبب برتری اروپا از ایران شده و اگر ایران بخواهد به زندگی خود ادامه دهد ناچار باید یک رشته نوسازی در آن پایه گذاری گردد. بنابراین نوسازی و نوگرایی، بدان معنی بود که امور اداری نو، ارتش نو، یک حکومت مرکزی، سیستم مالیاتی نو، آموزش و پرورش نو، وسایل حمل و نقل و خلاصه ارزش‌های نو به ایران معرفی گردد.» (حائری، ۱۳۶۴: ۱۱)

Rationalité, Rationality.

۲۶ لزوم گزینش و ضرورت پذیرش برخی از ارزش‌های اساسی و رها کردن ارزش‌های دیگر که جامعه‌ی سنتی بر مبنای آنها سازمان یافته بود، می‌تواند بحران زا باشد. برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: هانا آرنت، توتالیتریزم (حکومت ارباب، کشتار و خفقان)، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، جاویدان، ۱۳۶۳.

عمده‌ای وجود دارد. اشاره به این موضوع حائز اهمیت است، زیرا در جامعه‌ی سنتی ایران پس از جنگ جهانی اول، سیاست رضا شاه مبنی بر عدم دخالت مذهب و روحانیت در سیاست، مولد انگیزه‌ای مضاعف برای تقویت روحانیت گردید. خاصه این که سیاست‌های رضا شاه (استقرار نظام قضایی عرفی، سکولاریزم، نوسازی نظام آموزشی، نظام اداری بوروکراتیک، ملی‌گرایی و ...) متأثر از ارزش‌های غربی بود و اعمال این سیاست‌ها آن هم به شکلی آمرانه مقاومت اقشار و گروه‌های مذهبی و بویژه روحانیون را در پی داشت.

مطلب مهم دیگری که می‌بایست مورد توجه قرار گیرد لزوم تفکیک بُعد مادی، ابزارگرایانه و تکنولوژیک مدرنیته از بُعد فرهنگی، اندیشه‌ای (شیوه‌ی تفکر و موضع فکری) و رفتار شهروندی آن است. نگارنده برای اشاره به بُعد مادی مدرنیته، از واژه‌ی مدرنیزاسیون (*modernisation*) و برای پرداختن به بُعد اندیشه‌ای آن از واژه‌ی مدرنیته (*modernité*) استفاده کرده است. به نظر می‌رسد که مدرنیزاسیون به لحاظ آسایش، رفاه زندگی و مصرف‌گرایی طبیعتی سازگار با زندگی اجتماعی و اقتصادی انسان در کشورهای غربی و شرقی داشته باشد، حال آن که مدرنیته در اغلب اوقات در کشوری مانند ایران مراحل متنوع اما در عین حال متضادی از قبیل «آرزومندی»، «کپی برداری التقاطی»، «انتقاد و عیب جویی»، «طرده» و «همزیستی کج دار و مریز» را طی کرده است. مهدی قلی خان هدایت (مخبر السلطنه) از رجال برجسته‌ی دوره‌ی قاجار و پهلوی^{۲۸} کتابش گفتگویی بسیار آموزنده بین خود و رضا شاه را نقل می‌کند که حاکی از عدم توجه شاه به ابعاد بنیادی مدرنیته است: «در این اوقات روزی به شاه عرض کردم تمدنی که آوازه‌اش عالمگیر است یکی تظاهرات در بولوارها، یکی تمدن ناشی از لابراتوارها. تمدنی که مفید است و قابل تقلید، تمدن ناشی از لابراتوارها و کتابخانه‌ها است. گمان کردم بدین عرض من توجهی فرموده‌اند. آثاری که بیشتر ظاهر شد تمدن بولوارها بود که بکار لاله زار می‌خورد و مردم بی بند و بار خواستار آن بودند.» (هدایت، ۱۳۶۳: ۳۸۳) تصویری که رضا شاه از نو‌سازیی در ذهن داشت، بر عکس رویکرد مخبر السلطنه، نشانگر فقدان درک درست وی از رسالت علم و دانش محوری است. در جای دیگر نیز اشاره می‌کند که «تمدن غربی دارای دو لایه ظاهری و واقعی است و رضا شاه در پی اخذ ظواهر فرهنگ غرب بود.» (هدایت، ۱۳۶۳: ۳۸۲) عملکرد و موضع‌گیری رضا شاه در سستی نظرات مخبر السلطنه را نشان می‌دهد. به زعم

۲۷ به معنای پذیرش صرف، منفعلانه و عاری از آگاهی در خصوص هر آن چه از غرب رسد.

۲۸ مهدی قلی خان هدایت «در یکی از حساس‌ترین برهه‌های تاریخ ایران ۱۳۳۴-۱۲۴۳ ش می‌زیسته و زمانه‌شش پادشاه - از اواسط سلطنت ناصرالدین شاه تا اواسط سلطنت محمد رضا شاه پهلوی را درک نموده» است. (احمد زاده نودیجه، ۱۳۹۳: ۳)

نگارنده‌ی این مقاله، تجربه‌ی عدم توفیق مدرنیته در کشورهای شرقی در حال توسعه دلایل متعددی دارد اما در بین آن‌ها وجود هنجارها، قواعد و اندیشه‌ی انتقادی به عنوان میراث مدرنیته بیشتر به منزله‌ی تهاجم به ارزش‌های بومی آن کشورها قلمداد شده است. لذا بیشتر این کشورهای توسعه‌یافته غربی بوده‌اند که خود را با ملزومات مدرنیته سازگار کرده‌اند.

مسأله مهم دیگر در خصوص استقرار ثبات، امنیت و نظم رضا خانی که به‌یمن سرکوب جریان‌های خودمختار به وقوع پیوسته بود، اشاعه و ترویج دامنه‌ی سرکوب، سلطه و اختناق علیه گروه‌های سیاسی — اجتماعی، بویژه رجال و شخصیت‌های سیاسی است که با سیاست و دیدگاه‌های آمرانه و استبدادی رضا خان اختلاف نظر داشتند. سرانجام و عاقبت آنها یا در زندان و یا حصر خانگی و یا در جلای وطن و ... رقم خورد. مصادیق بارز چنین اقدامات خصمانه‌ای را آبراهامیان آورده است: « تیمورتاش، زمیندار مرفقی و جوان، که از سال ۱۳۰۲ پشتیبان رضا شاه و از سال ۱۳۰۴ وزیر دربار او بود، ناگهان در سال ۱۳۱۱ به جرم ارتشا، اخاذی و اختلاس به پنج سال زندان محکوم شد و پنج ماه بعد ظاهراً در اثر «حمله‌ی قلبی» در گذشت. فیروز فرمانفرما، شاهزاده‌ی قاجار، که از سال ۱۳۰۲ یاور و دست راست رضا شاه بود، در سال ۱۳۰۸ به اتهام اختلاس اموال دولتی برکنار شد و در حالی که هشت سال در خانه‌اش تحت نظر بود، خفه شد. سردار اسعد که نیروهای بختیاری او از سال‌های ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۷ به حکومت مرکزی کمک‌های ارزشمندی کرده بودند، در سال ۱۳۱۲ از مقام وزارت جنگ برکنار، بدون محاکمه بازداشت و اندکی بعد در زندان کشته شد.» (آبراهامیان، ۱۳۹۳: ۱۸۸—۱۸۷) تمام این بگیر و ببیندها با قواعد و مقررات مشروطه در تباین آشکار بود. البته نخبگان سیاسی و اپوزیسیون تنها قربانیان سیاست‌های چکمه‌ای رضا شاه نبودند، قوه‌ی مقننه و پارلمان هم که به عنوان میراث مشروطیت شناخته می‌شد کارکردهای ویژه‌ی خود را کاملاً از دست داده بود و به نهادی بی اثر و مطیع اوامر و منویات شاهانه تبدیل شده بود. در این خصوص سفیر انگلستان در سال ۱۳۰۵ ش چنین گزارش می‌دهد که « مجلس ایران را نمی‌توان جدی گرفت، نمایندگان مجلس، نمایندگان آزاد و مستقلی نیستند و انتخابات مجلس آزادانه برگزار نمی‌شود. هنگامی که شاه طرح یا لایحه‌ای را مد نظر دارد، تصویب می‌شود. زمانی که مخالف است رد می‌شود و هنگامی که بی‌اعتنا است بحث‌های فراوانی درباره‌ی طرح یا لایحه‌ی مورد نظر صورت می‌گیرد.» (آبراهامیان، ۱۳۹۳: ۱۷۲) حال در ارتباط با فرایند تجربه‌ی زیستی - تاریخی ایران در دوره‌ی نوسازی رضا شاه آیا می‌توان از یک تجربه‌ی ایرانی صحبت کرد؟ طرح مدرنیزاسیون سیاسی در ایران را می‌توانیم به در طی دو مرحله نشان دهیم:

۱. انقلاب مشروطه^{۲۹} و استقرار حکومت مشروطه‌ی پارلمانی :
استقرار حاکمیت قانون نتیجه‌ی واکنش به استبداد و بی قانونی زمامداران قاجار بود.
۲. بنیانگذاری دولت - ملت ب‌عنوان جایگزین ساخت سیاسی قبیله‌ای قاجار :
تشکیل دولت — ملت نتیجه‌ی منطقی واکنش به هرج و مرج و رشد جنبش‌های جدایی طلب و قدرت‌های قبیله‌ای نافرمان و سرکش پس از جنگ جهانی اول بود. در این مقاله، نگارنده به بررسی بخش دوم که مقارن با تشکیل دولت رضا شاه است می‌پردازد. مدرنیزاسیون آمرانه‌ی رضا شاه بدون هر گونه گشایش و توسعه‌ی سیاسی نتایج و پی آمدهای اجتماعی و سیاسی گسترده‌ای نیز به همراه داشت که از آن به عنوان «ساخت نیروهای اجتماعی جدید» یاد می‌کنیم. همان طور که در این مقاله اشاره خواهیم کرد، این نیروهای اجتماعی جدید (طبقات اجتماعی) به واسطه‌ی خودکامگی رضا شاه هیچ روزنه و امکانی برای حضور، مشارکت و رقابت سیاسی پیدا نکردند. در اینجا نکته‌ی مهمی وجود دارد که باید به آن توجه کنیم: رضا شاه مشروعیت دولتی که خود پایه گذارش بود را در نه گرو حاکمیت قانون و توافق حکومت شوندگان (همان طبقات اجتماعی) بلکه در گرو مصلحت و صلاحدید شخصی خود می‌دانست.

۳. سوال اصلی پژوهش

سعی ما در این بخش از مقاله پاسخ به سوال اصلی پژوهش است.

- الف) **نوسازی آمرانه یا همان سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی رضا شاه در غیاب فرایند توسعه‌ی سیاسی با خود حامل چه نتایج، چالش‌ها و پیامدهایی بود؟**
- اعمال اصلاحات ساختاری به باور رضا شاه، برای حصول به استقلال، حاکمیت ملی و بقای دولت ضروری بود. برای نیل به این هدف، ویلن فلوور از پروسه‌ی «مدرنیزاسیون کشور از بالا» (Floor, 1984 : 20) سخن به میان می‌آورد. اما، به باور نگارنده‌ی این مقاله، رویکرد توسعه‌گرایانه‌ی رضا شاه که به صورت اقتدارگرایانه اعمال شد، به گونه‌ای فراگیر و نه صرفاً از بالا، به تکوین طبقه‌های متنوع و مختلف اجتماعی و اقتصادی منجر شد. به عبارت دیگر، به تدریج، قشرها و لایه‌های جدید در جامعه ایجاد شدند. در حقیقت، صنایع مختلف و کارخانجات متعدد که در این دوره‌ی تاریخی در کشور ایجاد شدند سبب ساز مهاجرت بسیاری از کشاورزان و دهقانان از مناطق روستایی (که قسمت عمده‌ی نیروی کار را در کشور تشکیل می‌دادند) به شهرهای بزرگ شد. این نیروی عظیم برای جستجوی کار، مهاجرت خود را آغاز کرد. البته

²⁹ Révolution constitutionnelle, Constitutional Revolution.

³⁰ Stat-nation, Nation state.

کارگران تنها طبقه‌ی اجتماعی موجود در ایران نبودند، نخبگان و تحصیل‌کردگان از غرب بازگشته به عنوان متخصصین و کارشناسان خیره، خود یک قشر اجتماعی جدید به نام «بقه سفیدها»^۳ را ایجاد کردند. در این بین، روند بوروکراتیزاسیون اداری اقتضاء می‌کرد که هزاران کارمند در جای‌جای نهادها و ادارجات، موسسات، بانک‌ها، سازمان‌ها و وزارتخانه‌ها و غیره مشغول به کار شوند. با توسعه‌ی نظام آموزشی از دبستان گرفته تا آموزش عالی، دانشجویان اعم از زنان و مردان وارد عرصه‌ی عمومی جامعه شدند. این چنین بود که تمام این عوامل به تدریج به تکوین طبقات و طیف‌های مختلف اقتصادی — اجتماعی منجر شد. طبقه‌ی بالای جامعه را درباریان، وزراء، نظامیان عالی‌رتبه، نخبگان سیاسی — اجتماعی، زمینداران و کارمندان عالی‌رتبه تشکیل می‌داد. طبقه‌ی متوسط شهری نیز متشکل از هزاران کارمند دفتری، معلمان، پرستاران و غیره می‌شد؛ به باور نیکی کدی «۹۰ هزار کارمند دولت، بدنه‌ی اصلی طبقه‌ی متوسط ایران را تشکیل می‌داد.» (Keddie, 1981 : 95) ; (Djalili, Kellner, 2010 : 46) و در نهایت طبقه‌ی پایین که مرکب از دهقانان، کشاورزان و زحمتکشان «بقه آبی»^۴ بود که به تدریج در جامعه‌ی ایران دارای پایگاه و طبقه شدند. این اصلاحات رضا شاه بود که موجد شکل‌گیری طبقات و گروه‌های مختلف اجتماعی شد. اما نامبرده بواسطه‌ی طبع خود رأی و نظام استبدادی اش نتوانست حمایت و پشتیبانی این نیروهای جدید اجتماعی را در کنار خود داشته باشد. چرایی این عدم پشتیبانی طبقات و گروه‌های اجتماعی در این نکته نهفته است که اساساً استبداد^۳ نیازی به تراضی، پشتیبانی و حمایت طبقات اجتماعی ندارد. به عبارت دیگر، بی‌توجهی به انتظارات و خواسته‌های اقشار مختلف اجتماعی، بی‌تفاوتی آن مردم را نیز در پی خواهد داشت که خود را در قالب گسست میان اقلیت حکومت‌کنندگان و اکثریت حکومت‌شوندگان نشان می‌دهد. در این مقاله تلاش می‌کنیم نشان دهیم بی‌میلی و بی‌توجهی رضا شاه در متعهد شدن به موازین و قواعد حکومت قانون — به عنوان میراث انقلاب مشروطه — سبب زوال مشروعیت رضا شاه و در نهایت کناره‌گیری اش از قدرت شد.

۴. سوالات فرعی پژوهش

سعی ما در این بخش از مقاله پاسخ به سه سوالی است که به ترتیب مطرح خواهد شد:

^۳ Cols blancs, White-collar worker.

^۳ Cols bleus, Blue-collar worker.

^۳ Despotisme, Despotism.

الف) چه شد نهایتاً از دل مشروطه و مشروطه خواهی، استبداد و دیکتاتوری مطلقه‌ی رضا خانی ظهور کرد؟

پس از اتمام جنگ جهانی اول و خروج نیروهای نظامی روس و انگلیس از ایران، ناتوانی و درماندگی زمامداران قاجار در به سامان کردن امور کشور، لزوم ایجاد یک دولت مقتدر به زعامت فردی که قادر باشد ثبات و امنیت را به کشور بازگرداند ضروری به نظر می‌رسید. حتی برخی از روشنفکران مشروطه، دو دهه قبل از دوران رضا خان، در ارتباط با هرج و مرج و ناامنی پس از انقلاب مشروطه هشدار داده بودند. به عنوان نمونه، عبدالرحیم طالبوف تبریزی استبداد توده‌ای را به عنوان میراث استبداد فردی شاهان ایرانی معرفی کرد و آن را بزرگترین خطری می‌دانست که پس از بروز هرج و مرج و ناامنی قادر است تمامی دستاوردهای انقلاب مشروطه را از بین ببرد: «ایرانی تا کنون اسیر یک گاو دو شاخه استبداد بود، اما بعد از این، اگر اداره خود را قادر نشود، به گاو هزار شاخه رجاله دچار گردد. آن وقت، مستبدین به نابالغی ما می‌خندند.» (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۳۶۰) منظور طالبوف از استبداد توده‌ای چیست؟ به نظر این اندیشمند مشروطه خواه، اهمیت قانون خواهی، لزوم تدوین قوانین حقوقی متناسب با دوران جدید و استقرار نهادهای نظام سیاسی جدید، موجب حفظ و تداوم مشروطیت شده و آفت‌های آن نیز در فقدان انتظام دولتی در حفظ نظم و امنیت، پیدایی رفتارهای بی‌قاعده و خودسرانه که ناشی از عدم تجربه‌ی حضور سیاسی توده‌های مردم که در طی قرون متمادی به استبداد خو کرده بودند، خلاصه می‌شد. نگرانی طالبوف تنها شامل رها سازی توده‌ها در امر مشارکت سیاسی نبود بلکه او از حضور افراط گرایان روشنفکر، نمایندگان مجلس تند رو، برخی از روزنامه نگاران فحاش و خودمختاری روسای قبایل که بدون هرگونه تجربه‌ی سیاسی دموکراتیک وارد کارزار سیاسی شده بودند نیز بیمناک بود. باری، در خلال چهار سال جنگ جهانی اول، شکاف‌های قومی تثبیت و تقویت شده و این برای یکپارچگی ایران خطرناک بود: از یک طرف، روسای قبایل خواستار کسب استقلال و خودمختاری شده بودند و از طرف دیگر میرزا کوچک خان، جمهوری سوسیالیستی در گیلان اعلام کرده بود. در این دوره، ایرانیان خود نیز شاهد ناتوانی و افلاس حکومت مرکزی بوده و لزوم استقرار یک دولت مقتدر که قادر به حفظ نظم و تضمین اتحاد ملی کشور، ایجاد اصلاحات و در عین حال منافی نفوذ بیگانگان باشد را ترجیح می‌دادند. کسب توفیق در پایان دادن به هرج و مرج و ناامنی بود که برای رضا خان مشروعیست و اعتبار بدست آورد. مشروعیستی کارزماتیک که «بستگی به توانایی نسبی او برای حفظ آرامش، سرکوب شورش‌ها و ایفای دیگر وظایف اجتماعی و اقتصادی دارد.» (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۶۲) لذا این

مدل از مشروعیت، تفاوت ماهوی با مشروعیت دموکراتیک دارد. در حقیقت، سیاست‌های آمرانه‌ی رضا خان، نظامی‌گری، دریافت و نگرش مستبدانه نسبت به مخالفین سیاست‌هایش، به گونه‌ای بود که اساساً بسیاری از مردم، سیاسیون و نخبگان و دیگر گروه‌های جامعه از واکنش‌های تلافی‌جویانه‌ی او در هراس بودند. نخبگان سیاسی مانند محمد مصدق همین نظامی‌گری رضا خان را بیشتر مستعد استبداد می‌دانستند تا نهادینه سازی حکومت قانون. در چنین شرایط بحرانی بود که آرام آرام مشروطه خواهی و دستاوردهای آن از اولویت کنار رفته و به محاق فراموشی سپرده شد.

ب# آیا مناطق شهری و روستایی به طور برابر از مدرنیزاسیون بهره مند شدند؟

احداث شبکه‌های راه آهن، جاده سازی و تونل سازی امکان اتصال تهران را به سایر شهرهای دور و نزدیک فراهم کرد: «اگر در سال ۱۹۲۳، در ایران کمتر از ده هزار وسیله‌ی نقلیه وجود داشت، شش سال پس از آن هشت هزار اتومبیل و شش هزار کامیون کشور را در می‌نوردید.» (Digard, Hooucard, Richard, 2007 : 74) ساخت و ساز شبکه‌های جاده‌ای جدید منجر به کاهش زمان حمل و نقل افراد و کالاهای مصرفی و معیشتی مردم و غیره شد و اینچنین سرا سر ایران در دسترس قرار گرفت. اما این نو سازی به محیط‌های روستایی امتداد نیافت. به موجب قانون مصوب پارلمان «هر ده که به مدت سی سال در مالکیت یک فرد باشد، به طور خودکار به عنوان ملک خصوصی وی تبدیل می‌شود.» (Keddie, 1981 : 96) این سیاست به جای حمایت از حقوق روستاییان، به ثروتمندتر شدن کسانی انجامید که از قبل به عنوان زمین دار بزرگ محسوب می شدند. رضا شاه می‌توانست، با استفاده از تجربیات سایر کشورهای غربی، امکانات شهری را به مناطق روستایی آورده و شهر سازی را از آنجا آغاز کند. جایی که «بیش از سه چهارم جمعیت کشور را در این دوران کشاورزان و اقوام کوچ نشین تشکیل می‌دادند.» (Digard, Hooucard, Richard, 2007 : 72) اما رضا شاه نسبت به این حقایق بی تفاوت بود و برنامه‌ای برای نو سازی کشاورزی و اصلاحات ارضی نداشت. لذا شرایط کشاورزان بهبودی پیدا نکرد و قوانین مصوب پارلمان نیز به نفع زمینداران بزرگ بود. آنقدر که رضا شاه دغدغه‌ی شهرهای بزرگ و بویژه پایتخت را داشت، توجهی به نیازهای شهرستان‌ها و روستاها نمی‌کرد و این بی توجهی به حدی رسید که فلاکت و درماندگی آن‌ها شدت گرفت. (Good, 1981 : 75) این چنین بود که شکاف اجتماعی بین مناطق شهری و روستایی گسترده تر شد.

ج# صنعتی سازی ایران چقدر واقعیت داشت؟

رضا شاه تلاش کرد ایران را به یک کشور صنعتی و مدرن تبدیل کند. عقلایی کردن مدیریت اداری و متعاقب با آن رد و عدم پذیرش اداره‌ی سنتی امور دولتی — که در دوران قاجار متداول بود — لازمه‌ی این بلند پروازی به حساب می‌آمد. پس از سال ۱۳۰۱ ش، استخدام کارمندان دولت بر پایه‌ی معیارهایی صورت گرفت که خود نوعی گزینش برداری از مدل غربی بود. زین پس «سن، ملیت، تحصیلات، شایستگی‌های شخصی» (Banani, 1961 : 59) تعیین کننده‌ی مُزد در نظر گرفته شده و از همین روال، اشتغال به مشاغل دولتی میسر گردید. در خلال سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۰ ش دولت ۲۰۰ کارخانه احداث و بین ۵۰ تا ۶۰ هزار کارگر هم استخدام کرد. (حسامیان، ۱۳۶۳: ۲۹) ابتکار عمل در جهت ایجاد چنین کارخانه‌هایی از یک طرف و مهاجرت گسترده‌ی روستاییان بته مناطق شهری از طرف دیگر به دولت در جهت تأمین منابع انسانی لازم و ارزان کمک قابل توجهی کرد.

صنعتی شدن ایران از زمان به قدرت رسیدن رضا شاه تا برکناریش از سلطنت، روندی پرشتاب اما مقتدرانه داشت. در ابتدای قرن بیستم، بسیاری از ایرانیان به مناطق همجوار روسیه رفته و به عنوان کارگر مشغول به کار شدند، برخی از آن‌ها نیز در سال ۱۹۰۴ م / ۱۲۸۴ ش اولین سازمان سوسیال دموکرات ایران را بنیان نهادند. دو سال بعد، «اولین سازمان سندیکایی (اتحادیه‌ای) در سال ۱۹۰۶ م / ۱۲۸۶ ش ایجاد شد. (...) در سال ۱۹۲۰ م / ۱۳۰۰ ش اتحادیه‌هایی که در تهران دایر بود برابر با ده هزار عضو داشته است و به سرعت در سایر استان‌ها نیز توسعه پیدا کرد.» (Behrang, 1979 : 241) وقتی رضا شاه به سلطنت رسید، فعالیت تمام این سازمان‌ها را در سال ۱۹۲۵ م / ۱۳۰۴ ش ممنوع و دست اندرکارانشان را زندانی کرد. شرایط کار کارگران به دور از رضایت آنان بود و «عملاً به برده گی شباهت داشت.» (آبراهامیان، ۱۳۹۳: ۱۹۹) با ممنوعیت فعالیت‌های اتحادیه‌ای، هر گونه نارضایتی تحمل نشده و خطر زندانی شدن آنان همواره وجود داشت. این سطح از سرکوب، نشان از این حقیقت دارد که توسعه‌ی اقتصادی بی نیاز از مشایعت هر گونه رویکرد اجتماعی و گشایش سیاسی است. از یک طرف، یکه سالاری^{۲۷} رضا شاه و از طرف دیگر اعمال و تحمیل اصلاحات در سطح جامعه، به طبقه‌ی متوسط و طبقه‌ی کارگر این اجازه را نداد که به اصلاحات اقتصادی، یک ضد قدرت

³⁵Industrialisation.

³⁶code rural, Rural flight.

³⁷Autocratie, Autocracy.

اجتماعی تزریق کرده و تعادلی قابل قبول برای همه ی گروه های متشکله ی جامعه ایجاد کند. کنسول انگلیس در تبریز در مورد وضعیت اسفبار کارگران ایرانی گزارش می دهد: «ما در یک مرحله ی انتقالی میان قدیم و جدید هستیم، روابط شخصی کارگر با کارفرما از بین می رود و کارگر هر چه بیشتر با محصول دست خود بیگانه تر می شود و هنوز قوانین مناسبی برای زمان مصادومیت و یا بیکاری وجود ندارد که جانشین مسئولیت اخلاقی کارفرماهای قدیمی شود و حکومت، ساختاری را ویران کرده است بدون آنکه چیزی به جای آن گذاشته باشد...» (آبراهامیان، ۱۳۹۳: ۲۰۰) شاه در اقدامات سرکوبگریانه ی خویش سفت و سخت بود؛ مطالبات اتحادیه های کارگری، اراده و خواست برخی از مردم (عمدتاً طبقه ی بورژوا) برای بدست آوردن آزادی نیز سراسر سرکوب شد. نخبگان و شخصیت های سیاسی که جرأت می کردند اختلاف نظرهای خودشان را با پادشاه در انظار همگان بروز دهند یا در مقابلش مخالفت کنند سرنوشتی غم انگیز پیدا می کردند. از مصادیق بارز آن می توان به دکتر محمد مصدق^۸ اشاره کرد که زندانی شده بود و یا آیت الله حسن مدرس (نماینده ی مجلس ملی چهارم) در حالی که در زندان بود به قتل رسید. همچنین دیگر شخصیت ها از قبیل نویسندگان، روزنامه نگاران و غیره نیز سرنوشتی مشابه داشتند. در واقع، رضا شاه آن چه تشخیص می داده برای کشور نافع است صرفاً با زور تحمیل می کرد، بدون آن که بیاندیشد طبقات مختلف اجتماعی حق دارند آن ها را قبول نکنند.

۵. اصلاحات اجتماعی یا دین زدایی^۹ شدیدی؟

رضا شاه پس از توفیق در برقرار کردن ثبات سیاسی و امنیت در کشور به اصلاحات اجتماعی پرداخت. اما در جامعه ی سنتی ایران پس از جنگ جهانی اول، سیاست های او مبنی بر عدم دخالت دین و روحانیت در سیاست موجب مخالفت های گسترده گردید. رضا شاه مخالف

۳۸ محمد مصدق در خلال سال های ۱۹۲۰ عهده دار پست های وزارتی بود و مخالف سیاست های اقتدارگرایانه ی رضا شاه بود که ایران را به یک کشور دیکتاتوری تبدیل کند و او شاه مطلق آن باشد. زمانی که رضا شاه از طریق مجلس، قاجاریان را از سلطنت خلع کرد، برخی از نمایندگان مجلس نظیر حسن مدرس، حسن تقی زاده، محمد مصدق و یحیی دولت آبادی رأی مخالف دادند. مصدق، شاه را به ساخت راه آهنی متهم کرد که به انگلیسی ها اجازه ی اشغال و تصرف کشور را به سهولت می داد. چنین موضع گیری هایی در قبال شاه سبب زندانی شدن مصدق و مدت مدیدی نیز مجبور به تحمل حبس خانگی شد. پس از برکناری رضا شاه در دهه ی ۱۳۲۰ بود که مصدق به صحنه ی سیاست ایران باز می گردد. برای توضیحات بیشتر رجوع کنید به: (Yergin, 1992: 88-89)

حضور روحانیون در مجلس بود و بر این اساس تلاش کرد تعداد آنان را کاهش دهد؛ بدین سان تعداد روحانیون که در مجلس پنجم بالغ بر ۲۴ نفر بود در مجلس دهم به شش نفر تقلیل پیدا کرد. (شجیعی، ۱۳۴۴: ۱۹۷-۱۹۶) رضا شاه به تأسی از امیر کبیر رسومی نظیر تحصن در اماکن مقدس را لغو و برای برگزاری مراسم عذا داری محدودیت‌هایی قائل شد.

الف) اصلاحات در نظام قضایی

در دوران زمامداری قاجاران، روحانیون عهده‌دار نظام قضایی ایران بوده و نوعی تفکیک بین قوانین عرفی و شرعی بوجود آمده بود، همانطور که گیتی نشاط اشاره کرده است: «عرف یا قوانین عادی توسط مسئولان دولتی اداره می شد و قوانین مذهبی نیز بوسیله روحانیون اجراء می‌گشت.» (Nashat, 1982 : 43) لیکن رضا شاه شش سال پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، وزارت عدلیه (دادگستری) را در سال ۱۳۰۵ ش، تحت سرپرستی علی اکبر داور بنیان گذارد. تهیه‌ی پیش نویس قانون مدنی، که به نوعی کپی حقوق مدنی فرانسه بود به مرجعی برای حقوقدانان ایرانی تبدیل شد و جای شریعت را گرفت. به موازاتی که اعمال وزارت عدلیه غیر دینی می‌شد، روحانیت هم جایگاهش را در نظام حقوقی ایران از دست داد: «اعلی اکبر داور [حقوقدانان تحصیلکرده‌ی جدید را جایگزین قضات سنتی کرد (...)] به مقررات شرعی مربوط به احوال شخصیه مانند ازدواج، طلاق و حضانت از اطفال سرسوامان داد. داور همچنین مشاغل سودآور ثبت اسناد را از علما گرفت و به وکلای غیر روحانی واگذار کرد؛ سلسله مراتبی از دادگاه‌های دولتی به شکل دادگاه‌های بخش، ناحیه و استان و یک دادگاه عالی ایجاد کرد و مهمتر از همه این که مسئولیت تشخیص شرعی یا عرفی بودن موارد حقوقی را به قضات واگذار کرد.» (آبراهامیان، ۱۳۹۳: ۱۷۵) این اصلاحات رادیکال بیش از پیش سبب رنجش روحانیت شد. نود درصد روحانیون مشاغل قضایی خود را از دست دادند و از پوشیدن لباس روحانیت منع شده و برخی هم فقیر و تهیدست شدند. (Vaziri, 1994 : 150)

روحانیت در مقابل از دست دادن قدرت قضایی یک الترناتیو بی‌شتر نداشت: یا می‌بایست حوزه‌ی سیاسی و اجتماعی را به سود لائیک‌ها رها کرده و به کارهای معنوی اشتغال ورزد و یا به منظور باز پس‌گیری امتیازاتشان به یک جدال طولانی علیه نهادهای غیر دینی بپردازد. آن‌ها به صورت اکثریتی گزینه‌ی دوم را انتخاب کردند. همچنان که در این مقاله خواهیم دید، قاطعیت رضا شاه برای انزوای روحانیت نتوانست ساختارها و ذهنیت‌هایی را که به قدمت قرون متمادی و به تدریج بوسیله‌ی روحانیت شکل گرفته بودند را بشکند. البته رضا شاه به طور غیر

مستقیم و ناخواسته به روحانیت کمک نیز کرد؛ از آن جمله معاف کردن آنان از انجام خدمت سربازی که پی‌آمدهای سیاسی نیز در پی داشت. بدین سان، شمار قابل توجهی از جوانان که تمایلی به انجام خدمت سربازی نداشتند مجاب شدند در حوزه‌های علمیه به تحصیلات طلبگی اشتغال ورزند و از بورس این نهاد آموزشی نیز بهره‌مند گردند.

ب# اصلاحات در آموزش و پرورش:

از قرن نوزدهم آگاهی برخی از دولتمردان و نخبگان ایرانی در خصوص برتری نظامی، علمی و فنی غرب از یک طرف و ناکارآمدی نهاد آموزش سنتی از طرف دیگر، بهبود و نوسازی دروس آموزشی و پرورشی را اجتناب‌ناپذیر کرد. بدین سان شاهد تحول در محتوا و فرم منابع آموزشی هستیم که از مدل‌های غربی گریز برداری شده بود. ناگفته نماند که تلاش‌های پیشقراولانی چون قائم مقام، امیر کبیر (دارالفنون) و حسن رشیدی (موسس نخستین مدارس جدید)، راه را برای تعمیم مدارس جدید هموار کرد. ماحصل همین تلاش‌ها بود که اصل هجدهم و نوزدهم قانون اساسی مشروطه به امر آموزش اختصاص یافته بود. «در آبان ۱۲۹۰ ش قانون اساسی فرهنگ در ۲۸ ماده به تصویب رسید. در این قانون افزون بر این که تعلیمات ابتدائیه برای عموم ایرانیان اجباری گردید، همگان نیز «مکلف» شدند اطفال خود را از سن ۷ به تحصیل معلومات ابتدائیه وادار کنند.» (طاهر احمدی، ۱۳۷۸: ۳۱) اینچنین بود که قانونی شدن تحصیلات، همگانی شدن آن را در پی داشت.

یکی از اولویت‌های رضا شاه نیز از همان سال‌های آغازین به سلطنت رسیدن، ایجاد اصلاحات در آموزش و پرورش سنتی بود. این اقدام تحسین برانگیز رضا شاه می‌توانست فرایند جامعه‌پذیری دانش‌آموزان را متحول کند. در واقع بروکراسی نوینی که رضا شاه معمارش بود، به دانش‌آموختگانی نیاز داشت که بتوانند اقتضات دولت را مرتفع سازند. اولین اقدام در

۴۱ « اصل هجدهم:

تحصیل و تعلیم علوم و معارف آزاد است مگر آنچه شرعاً ممنوع باشد.

اصل نوزدهم:

تأسیس مدارس به مخارج دولتی و ملتی و تحصیل اجباری باید مطابق قانون وزارت علوم و معارف مقرر شود و تمام مدارس و

مکاتب باید در تحت ریاست عالی و مراقبت وزارت علوم و معارف باشد.» (رجوع شود به سایت مرکز پژوهش‌های مجلس

شورای اسلامی)

<http://rc.majlis.ir/fa/law/show/133414>

این خصوص با حذف نهاد مکتب خانه آغاز شد که هیچ وابستگی به نهاد دولت نداشت؛ جایی که دانش آموزان سنین هفت تا دوازده ساله تحت نظارت یک تحصیلکرده‌ی علوم اسلامی به تعلیم و تعلم قرآن، زبان فارسی (ادبیات فارسی) و زبان عربی می‌پرداختند. با تأسیس مدارس جدید، رضا شاه آموزش و پرورش را توأمان برای دختران و پسران اجباری اعلام کرد. (3 : Paivandi, 1998) نوسازی آموزش و پرورش با هدف تأسیس مدارس ملی روندی پر سرعت را پیمود و تحت کنترل آموزش و پرورش قرار گرفت. این رویکرد با هدف دور نگه داشتن کشور از سنت‌های اسلامی، نفوذ روحانیون و بازگشتی مجدد به تاریخ ایران پیش از اسلام بود. این چنین بود که از سال ۱۳۰۰ ش/۱۹۲۲ م، مجلس شورای ملی، «قانون شورای عالی معارف» را تصویب کرد. با تشکیل این شورا، شماری از زبده‌ترین کارشناسان از جمله علی اکبر دهخدا، ملک الشعرای بهار و بدیع الزمان فروزانفر «تدوین برنامه ریزی و سازماندهی تحصیلات دوره‌ی ابتدایی (دبستان)، راهنمایی و دبیرستان را بر اساس مدل فرانسوی بر عهده گرفتند». دوره‌ی آموزشی با اعطاء یک گواهینامه‌ی پایان تحصیلات متوسطه (دیپلم) به پایان رسیده و در سراسر کشور به صورت یکسان برای دختران و پسران عرضه می‌شد. (... شمار دختران محصل در سال ۱۳۰۰ ش هفت هزار نفر و در سال ۱۳۲۰ ش به هشتاد و هشت هزار نفر رسید. (... در سال ۱۳۱۰، یک سوم از سی هزار دانش آموز و دانشجوی ساکن تهران را دختران تشکیل می‌دادند.» (72 : Digard, Houcard, Richard, 2007) در ارتباط با گسترش آموزش عالی نیز می‌توان به فرمان رضا شاه مبنی بر تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ ش/۱۹۳۳ م اشاره کرد.

افسوس، جنبش دانش‌اندوزی دختران گزر ۱۷ دی ۱۳۱۴ ش با کمپین اجباری رضا شاه مواجه گردید که به موجب آن بدون آن که از بانوان نظر خواهی شود، به نیمی از جمعیت جامعه‌ی ایران، اجازه‌ی استفاده از چادر و روسری در فضای عمومی داده نشد. تأثیر این کمپین و احساس شرمی که در بانوان ایجاد می‌کرد چنین بود که «ناگهان به زنان اروپایی در ۱۹۳۶ دستور داده شود که در خیابان‌ها با بالاتنه‌ی برهنه راه بروند. برداشتن چادر موضوع تازه‌ای نبود (... اما هرگز رویای وادار کردن همه‌ی زنان به برداشتن آن و ندادن حق پوشیدن روسری به جای آن را در سر نداشتند.» (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۱۰۸) رضا شاه از این حد نیز فراتر رفت و دستور داد

۴۳ «خواندن کتابهایی مانند پند نامه شیخ عطار، موش و گربه عبید زاکانی، مثنوی نان و حلوا‌ی شیخ بهایی، گلستان و بوستان

سعدی و ...» (طاهر احمدی، ۱۳۷۸: ۳۰)

در صورت نافرمانی بانوان، مجریان قانون، می‌توانند حجاب را به زور از سر آنان بردارند.^{۴۵} اقدام سرکوبگرانه، راه پیمایی‌های اعتراض آمیزی را در پی داشت و باعث شد بسیاری از ایرانیان نسبت به تجدد و مدرنیته برگمان شوند: «در پی این مسأله خشونت‌های اجتماعی و فرهنگی بسیاری روی داد و برخی‌ها دست به خودکشی زدند. چه بسا زنان که بیرون آمدن از خانه را کنار گذاشتند، و تنها هفته‌ای یک بار برای رفتن به گرمابهٔ عمومی از پشت بام صاف خانه‌ها در بیشتر بخش‌ها و محله‌های تهران آن زمان استفاده می‌کردند. نتیجهٔ این کارها این شد که جز زنانی از طبقهٔ متوسط مدرن، تقریباً همهٔ زنان کشور پس از برکناری رضا شاه چادرهای خود را دوباره بر سر افکندند.» (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۱۰۸) اشتباه دیگر شاه، اعلان دستور اجرای این قانون در سطح سازمان‌ها و موسسات عمومی بود، که در واکنش، بسیاری از ایرانیان دختران خود را برای تحصیل به مدارس نرفتادند. و این سیاست از دانش‌اندوزی و شکوفایی بخش بزرگی از جامعه‌ی ایران جلوگیری کرد. البته قانون پوشش لباس به سبک اروپایی برای مردان هم اجباری شد، لیکن به اندازه‌ی بانوان در سطح جامعه بحث‌انگیز نشد.

به طور قطع، رضا شاه به شدت تحت تأثیر اصلاحات ترکیه قرار گرفته بود، تا حدی که بعد از مسافرتش به این کشور، هیأت دولت را احضار و به آنان خاطر نشان کرده بود «ما باید صورتاً و سنتاً غربی بشویم و باید در قدم اول کلاهها تبدیل به شاپو بشود (...). و نیز باید شروع به رفع حجاب زنها نمود (...). شما وزرا و معاونین باید پیشقدم بشوید و هفته‌ای یک شب با خانمهای خود در کلوپ ایران مجتمع شوید (...)/و[به حکمت وزیر فرهنگ دستور داد که در مدارس زنانه معلمان و دخترها باید بدون حجاب باشند و اگر زن و یا دختری امتناع کرد او را در مدارس راه ندهید.» (جعفری، اسماعیلی، فرشچی، ۱۳۷۱: ۵۱-۴۴)

اجرای اصلاحاتی نظیر وضع قانون مدنی و کیفری؛ وضع قوانین و مقررات در خصوص مراسم مذهبی؛^{۴۶} جامه بر تن کردن به شیوه‌ی غربی برای زنان و مردان؛ توجه ویژه به تاریخ و

۴۵ باقر عاقلی در کتابش چنین نقل می‌کند که: «ضرب و شتم و پاره کردن چادر و روسری و اهانت به آنان از وظایف عادی پلیس شده، تنها به این هم اکتفا نمی‌شد و شوهران و پدران زنان غیر مکشوفه را به کلانتری جلب می‌نموده به زندان می‌بردند و برای آن‌ها پرونده اقدام علیه امنیت کشور می‌ساختند ولی با تمام این سختگیری‌ها عده زیادی از زنان چادر از سر نکشیدند و خود را در داخل منزل زندانی ساختند.» (عاقلی، ۱۳۸۶: ۵۹)

۴۶ به دستور رضا شاه مقرراتی در خصوص «انعقاد مجالس ختم و سوگواری و روضه خوانی وضع گردید و اعلام شد که مجالس ختم موظفاً بایستی در مساجد که دولت تعیین می‌کند منعقد شود و حداکثر مدت آن هم نباید از دو ساعت تجاوز کند. برای برپا ساختن مجالس روضه خوانی و سوگواری مردم موظف شدند از پلیس قبلاً کسب اجازه نمایند و وعاظ و منبرها نیز

تمدن قبل از اسلام؛ اجرایی کردن تقویم خورشیدی بر اساس سنت‌های پیش از اسلام و کنار گذاشتن تقویم اسلامی، همگی از سیاست‌های غیر دینی رضا حکایت می‌کرد.

ج# ملی‌گرایی:

ایده‌ی ملی‌گرایی با روی کار آمدن رضا شاه برای اول بار در جامعه تزریق نشد. دو دهه قبل، در اوان انقلاب مشروطه، روشنفکران و نخبگان جامعه، درمان عقب ماندگی ایران را در پذیرش و درونی کردن سه مولفه‌ی مشروطیت، سکولاریسم و ملی‌گرایی می‌دیدند. بر همین اساس، حکومت مشروطه سد محکمی در برابر استبداد و خودکامگی شاهان و نظام سیاسی پادشاهی ایران تلقی می‌شد؛ سکولاریسم می‌توانست با دیدگاه‌های متصلب و ارتجاعی مبارزه کند و ملی‌گرایی یادآور برگ زرین تمدن ایران، می‌توانست با تزریق اعتماد به نفس ملی، مقابل نفوذ قدرت‌های بیگانه ایستادگی کند. اما رضا شاه به غیر از عنصر «مشروطه‌گرایی» که اعتقادی هم بدان نداشت، تلاش کرد دو مولفه‌ی دیگر یعنی سکولاریسم و ملی‌گرایی را در جامعه‌ی ایران اجرایی کند.

ملی‌گرایی در ایران دوره‌ی رضا شاه دارای سه بُعد بود:

۱. پروسه‌ی ملت‌سازی، به همراه ایجاد یک نظام حقوقی سکولار؛
۲. ایجاد توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی به عنوان راهکاری مناسب در جهت مقابله با دخالت‌های بیگانگان؛

۳. بُعد ماهیتی که حاصل بازخوانی گذشته‌ی تاریخی — فرهنگی و یا تمدن ایران قبل از اسلام بود. همین بعد ماهیتی آن چنان برای رضا شاه اهمیت داشت که در سال ۱۳۱۴ ش به صورت رسمی از جامعه‌ی بین‌المللی درخواست کند از این به بعد، کشورها به جای استعمال واژه‌ی *La Perse* و یا *Persia* از واژه‌ی ایران استفاده کنند. ایرانی مدرن که با پرس یا پرشیای سنتی و عقب مانده فاصله‌ی بسیاری داشت.

اما در ورای این سه بُعد، مسائل دیگری هم بوجود آمد که باید به آن‌ها بپردازیم. در ابتدا، هدف ملی‌گرایی رضا شاه ایجاد یگانگی و اتحاد ملی ایرانیان بود، اما مشکل از این جا نشأت می‌گیرد که سیاست‌های اقتدارگرایانه، خشونت آمیز و تهدید محور که اقلیت‌های قومی را از حقوق حقه‌ی خود محروم می‌سازد راه مناسبی پیش روی رضا شاه قرار نمی‌داد. برای مثال رویکرد او در قبال آذربایجان و آذربایجانی‌ها که از پیشقراولان انقلاب مشروطه بودند چیزی جز

هنگام وعظ در چهارچوب معینی که پلیس معرفی خواهد کرد باید صحبت نمایند و از طرفی پلیس به آسانی اجازه بر پا ساختن مجالس سوگواری و روضه خوانی را نمی‌داد و عملاً مجالس ذکر مصیبت ممنوع شد. (عاقلی، ۱۳۸۶: ۵۲)

تبعیض^{۴۷} و واماندگی به همراه نداشت. در حوزه‌ی فرهنگی، به جای تأکید بر هویت قومی و زبانی،^{۴۸} اقداماتی نظیر تعطیلی و بستن مدارس آذری زبان‌ها و دفاتر انتشاراتی آن‌ها تنها یک نمونه از اقدامات خصمانه‌ای بود که بیشتر زمینه‌های لازم را برای طرح نقاق و انزجار اقلیت‌ها فراهم می‌کرد.

۶. پایان رضا شاه

باید اعتراف کرد که به‌یاری اقتدارگرایی رضا شاه، ایران در خلال سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ ش از ثبات، امنیت، پیشرفت اقتصادی و توسعه‌ی شهری برخوردار گردید. توسعه‌ی شهرسازی در پایتخت و دیگر شهرهای بزرگ با ایجاد میدان، خیابان‌ها، چراغ برق، احداث ساختمان‌های عمومی، بیمارستان‌ها و غیره شتاب گرفت. نگارنده‌ی این مقاله معتقد است ایجاد ثبات و امنیت، احداث زیرساخت‌های اقتصادی، توسعه‌ی شهرسازی و ... بدون گشایش و توسعه‌ی سیاسی بزرگترین اشتباه محاسباتی و استراتژیک رضا شاه بود. عمده‌ترین ضعف او در دور شدن از حاکمیت قانون به عنوان میراث انقلاب مشروطه بود. از یک طرف خودکامگی و استبداد و از طرف دیگر اصلاحات لائیک محور به شمشیر دو لبه‌ای شباهت داشت که از جهت خودکامگی سبب سرخوردگی نخبگان، تحصیلکردگان، سیاسیون و طبقه‌ی متوسط شهری شده و از جهت اصلاحات لائیک محور، اقشار مختلف دینی را به ستوه آورد. رضا شاه عاقبت حمایت هر دو گروه را از دست داد.

خودکامگی و اقدامات لائیک محور آمرانه، معلول افت مشروعیت سیاسی^{۴۹} رضا شاه بود و اعتماد عمومی مردم از حکومت را سلب کرد. در چنین وضعی، گرایش حکومت به استفاده از زور علیه مردم فزونی می‌گیرد و افزایش خشونت و سرکوب این اعتقاد را نزد مردم ایجاد می‌کند که وجود حکومت حاضر برای جامعه مفید و ضروری نیست. کاهش مشروعیت سیاسی، تضعیف قدرت دولت ایران را از منظر ملی و بین‌المللی موجب شد و راه برای نفوذ و سلطه‌ی بیشتر روسیه و انگلستان در ایران هموارتر کرد. آیا انگیزه‌ی رضا شاه از نوسازی و توسعه‌ی اقتصادی، کاهش سلطه و سیطره‌ی روسیه و انگلستان بود؟ بیشتر هم اشاره کردیم، فقدان توسعه‌ی سیاسی باعث شد اصلاحات و نوسازی‌های رضا شاه اگر نگوئیم به بن بست برسد، لاقط کم اثر شده و نفوذ بیشتر این دو قدرت جهانی را در ایران مزید بر علت کند. برای رفع این خطر بود

⁴⁷Discrimination.

⁴⁸Identité ethnique et linguistique, Ethnic and linguistic identity.

⁴⁹légitimité politique, Political legitimacy.

⁵⁰Confiance publique, Public trust.

که ر. ضا شاه به دنبال گزینش نیروی سوم بود تا بتواند به نوعی موازنه‌ی قدرت در ایران ایجاد کرده و از سیطره‌ی دو قدرت جهانی در ایران بکاهد. رضا شاه، آلمان را انتخاب کرد؛ کشوری که همیشه قدرت، نظم و انضباط آن را می‌ستود. آلمان پیشینه‌ای دال بر فعالیت‌های استعمارگرایانه در خاورمیانه نداشت و به لحاظ توسعه‌ی صنعتی و فن آوری جایگاهی رفیع در میان کشورهای مترقی به دست آورده بود. نکته‌ی شگفت آور این که وقتی جنگ جهانی دوم آغاز شد، «به هنگام افتتاح مجلس دوازدهم، رضا شاه محمود جم نخست وزیر را از خدمت معاف نمود و دکتر احمد متین دفتری^{۵۲} که از تحصیل کرده‌های مدرسه ایران و آلمان بود به ریاست دولت برگزید و روشن بود که رضا شاه در جنگ جهانی دولت آلمان را برنده جنگ تشخیص داده بود.» (عاقلی، ۱۳۸۶: ۶۱) وظیفه‌ی کابینه‌ی جدید «نزدیک شدن به آلمان بود و عملاً نیز روابط تجاری و صنعتی بین ایران و آلمان توسعه یافت.» (مقصودی، ۱۳۸۰: ۲۵) اما این حس آلمان دوستی^{۵۳} رضا شاه، پایه‌های قدرت او را سست کرده و راه را برای برکناریش هموار نمود. ایجاد روابط حسنه بین ایران و آلمان علیرغم اعلام بیطرفی ایران در جنگ جهانی دوم، ثمره‌ی یک اشتباه تاکتیکی بود: امید به پیروزی نهایی آلمان‌ها. در این ارتباط هوشنگ نهاوندی می‌نویسد: «تهاجم و تعرض نیروهای انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی به ایران بواسطه‌ی نگرش آلمان محوری^{۵۴} رضا شاه ایجاد شده بود.» (Nahavandi, 1980 : 10-11); (Djalili, 2013 : 30)

علیرغم اعلام بی طرفی رسمی ایران، حضور آلمان‌ها و ایتالیایی‌ها در منطقه‌ی نفت خیز خوزستان سبب نارضایتی انگلیسی‌ها شده و این معنی را می‌رساند که «رضا شاه با دولت‌های فاشیست رابطه برقرار کرده» است. (امامزاده فر، ۱۳۹۳: ۱۱۹ و ۱۳۰) ورود مأموران مخفی آلمان به جنوب ایران و تهییج مردم بومی این مناطق علیه انگلستان موضوع گزارش لورنس پل الول ساتن بود: «تعلیمات مأموران آلمانی به اهالی وعده می‌دادند که عن قریب به شما استقلال می‌دهیم که با حکومت مرکزی کاری نداشته باشید.» (الول ساتن، ۱۳۳۵: ۱۹۰) انگلیسی‌ها نگران از دست دادن پالایشگاه آبادان بودند که در اختیار شرکت نفت ایران و انگلستان بود.^{۵۵} این پالایشگاه هشت میلیون تن نفت در سال ۱۹۴۰ م تولید می‌کرد به عنوان یک منبع

Ⓕ Equilibre des puissances, Balance of power.

۵۲ «متین دفتری معروف به داشتن حُسن روابط با آلمان‌ها بود.» (عاقلی، ۱۳۸۶: ۶۱)

۵۳ Germanophilie.

۵۴ Pro-allemande.

۵۵ Anglo-Iranian Oil Company.

استراتژیک مهم در جهت تأمین مابحتاج متغین در نظر گرفته شده بود. برای اتحاد جماهیر شوروی هم ایران به یک مسیر ارتباطی حیاتی برای ارسال کمک‌های آمریکا به روسیه مبدل شده بود. وقتی ارتش آلمان نازی گدر ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ اتحاد جماهیر شوروی را اشغال کرد عواقب این حمله بیش از همه متوجه ایران شد و دلیلی موجه برای تشکیل یک اتحاد استراتژیک مشترک بین روسیه و انگلستان، تا به قول چرچیل با «سازماندهی و ایجاد یک مسیر ارتباطی به روسیه با کارایی و عملکرد بالا از طریق خاک ایران اقدام نمایند». (Churchill, 1950 : 105)

آیا رضا شاه معاهده‌ی ۱۹۲۱ و به ویژه بند شش آن را به یاد نمی‌آورد که مطابق با آن شرط شده بود: «اگر یک کشور ثالثی از سرزمین ایران به عنوان یک پایگاه عملیاتی بر علیه کشور روسیه استفاده کند و یا مرزهای آن را تهدید نماید و اگر حکومت ایران بنا بر درخواست شوروی قادر نباشد به این تهدید خاتمه دهد، روسیه این حق را بر خود مسلم می‌دارد که نیروهایش را به داخل خاک ایران گسیل داشته و با انجام عملیات نظامی که برای دفاع خویش ضروری می‌بیند اقدام نماید. روسیه متعهد می‌شود که پس از رفع خطر نیروهای خود را از ایران خارج نماید.» (Lenczowski, 1949 : 232) بر همین اساس، نیروهای روسی و بریتانیایی در سوم شهریور ۱۳۲۰ از شمال (مشهد، شهرهای ساحلی دریای خزر و تبریز) و از جنوب (بغداد و آبادان) به داخل خاک ایران هجوم آوردند. این اتفاق مشابه تهاجم سال ۱۹۰۷ است که به موجب قرارداد سن پترزبورگ^{۵۸} شمال و جنوب ایران به دو منطقه‌ی اشغال شده از جانب روسیه و انگلستان مبدل شده بود. تهاجم سال ۱۳۲۰ برای ایرانیان به منزله‌ی فروپاشی و وداع با استقلال کشور بود که در طی دو دهه ایجاد شده بود. نزدیکی و حُسن روابط رضا شاه با آلمان برای ایران و برای بنیانگذار سلسله‌ی پهلوی بسیار گران تمام شد. رضا شاه در روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ به اجبار متفقین از سلطنت کناره‌گیری کرد و از تهران وارد کرمان شد و پس از توقیفی چهار روزه در این شهر از راه بندر عباس، تحت اسکورت انگلیسی‌ها، به جزیره‌ی موریس تبعید شد و در سال ۱۳۲۳ ش در ژوهانسبورگ در گذشت.

۷. میراث زمامداری رضا شاه: استحکام جامعه‌ی مدنی یا تکوین جامعه‌ی

توده‌ای؟

^{5۷}Wehrmacht.

^{5۷} روسیه و انگلستان از نا آرامی‌ها و عدم ثباتی که در خلال سال‌های انقلاب مشروطه در ایران حادث شده بود استفاده کردند.

⁵⁸Entente anglo-russe, Anglo-Russian Entente.

جامعه‌ی مدنی آن روزهای ایران که شاهد برکناری رضا شاه بود چه واکنشی از خود نشان داد؟ در ابتدا بهتر است تعریفی از جامعه‌ی مدنی ارائه دهیم. «اصطلاح جامعه‌ی مدنی در علوم اجتماعی معمولاً در مقابل دولت به حوزه‌ی ای از روابط اجتماعی اطلاق می‌شود که فارغ از دخالت قدرت سیاسی است و مجموعه‌ای از نهادها، موسسات، انجمن‌ها و تشکل‌های خصوصی و مدنی (غیر خصوصی) را در برمی‌گیرد. اگر بگوییم که ویژگی اصلی دولت ساخت قدرت آمرانه یا آمریت و تابعیت است، در آن صورت جامعه‌ی مدنی فاقد چنین ساختی است.» (بشیریه، ۱۳۹۲: ۳۲۹) احمد نقیب زاده نیز جامعه‌ی مدنی را «حد فاصل بین حوزه‌ی خصوصی و نظام سیاسی [می‌داند که] عرصه تقابل و رقابت هم هست و خود ضد قدرتی در برابر قدرت دولت محسوب می‌شود. (...) جامعه‌ی مدنی از جایی شروع می‌شود که محدوده‌ی قدرت سیاسی در آن جا به پایان می‌رسد و مرز دیگر جامعه‌ی مدنی حوزه‌ی امور خصوصی است.» (نقیب زاده، ۱۳۹۳: ۹۱-۹۰) حال، این سوال قابل طرح است که اقتدارگرایی رضا شاه چه سهمی در استحکام و یا تضعیف جامعه‌ی مدنی ایفا کرده است؟ اساساً میراث زمامداری رضا شاه در استحکام یک جامعه‌ی مدنی موثر بود و یا در تکوین یک جامعه‌ی توده‌ای؟ به زعم احمد نقیب زاده «خطر پیدایش جامعه‌ی توده وار پس از شکل‌گیری جامعه مدنی و دست کم پس از حضور مردم در صحنه امکان می‌یابد. جامعه توده وار عبارت است از جامعه‌ای که در آن تشکل‌های جامعه مدنی از بین رفته است. (...) خطر پیدایش جامعه توده وار همیشه پس از شروع روند دموکراسی و در حالت نبود نهادهای قوی دموکراتیک یا وجود نهادهای لرزان مدنی احساس می‌شود.» (نقیب زاده، ۱۳۹۳: ۹۳) حوزه‌ی اقتدار رضا شاه به حدی از وسعت رسیده بود که مجالی برای تکوین جامعه‌ی مدنی ایجاد نمی‌کرد. همان قدر که او از دستاوردهای حکومت مشروطه فاصله می‌گرفت به همان میزان شکنندگی و ضعف جامعه‌ی مدنی ایران بیشتر می‌شد. برای بررسی این موضوع، نگاهی اجمالی به سه ارکان جامعه‌ی مدنی ایران در دوره‌ی رضا شاه داشته باشیم.

الف) مطبوعات

اگر به اصل بیستم متمم قانون اساسی مشروطه رجوع کنیم در خواهیم یافت که به اصل مترقی آزادی مطبوعات اشاره شده است که به موجب آن «عامه‌ی مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره بدین مبین آزاد و ممیزی در آنها ممنوع است ولی هرگاه چیزی مخالف قانون مطبوعات در آنها مشاهده شود نشر دهنده‌ی نویسنده بر طبق قانون مطبوعات مجازات می‌شود

59 Société de masse, Mass society.

60 liberté de la presse, Freedom of the press.

اگر نویسنده معروف و مقیم ایران باشد ناشر و طابع و موزع از تعرض مصون هستند.^۱ قبل از آغاز روی کار آمدن رضا خان، مطبوعات، تحولات جامعه‌ی ایران را منعکس کرده و بر همین منوال کودتای ۱۲۹۹ ش را پوشش دادند؛ امری که با واکنش تهدید آمیز رضا خان مواجه شد: «امتیاز روزنامه «ستاره/ایران» که — درباره نقش نصرت الدوله در کودتای ۱۲۹۹ اظهار نظر کرده بود — لغو کردند و در روزنامه «ستاره شرقی» را هم بستند.» (کریمیان، ۱۳۸۳: ۶۷) در حقیقت، رضا خان نسبت به نحوه‌ی پوشش اخبار کودتا معترض بود. البته صاحب قلمان با «نوآوری بدیع»^۲ گذر اوج اختناق، صدای اعتراض آمیز خود را از طریق مطبوعات به سمع و نظر مردم می‌رساندند.

۶۱ رجوع شود به سایت مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی:

<http://rc.majlis.ir/fa/law/show/133414>

۶۲ برای مثال روزنامه‌ی « نسیم صبا» در یکی از شماره‌های خود شاهکاری بی بدیل را که به نظر می‌آید از ملک الشعراء بهار باشد چاپ نمود که در فضای استبداد و اعمال سانسور شدید، نگارنده حرف حق‌ه‌ی خود می‌نویسد. توضیح: تمام کلمات اول سطرها که با حروف درشت مشخص شده است را تا آخرین سطر بخوانید.

« رضای ملت ایران براینست که قائد ایران، حکومت

خان خانی و ملوک الطوائفی را، از دست یک مشت

بیسواد برهاند و مملکت ایران، مانند ممالک مهم اروپا

که مقدرات خود را خودشان تعیین می‌کنند - بشود که

وزرای خود را انتخاب کند. هرگاه یک ملتی به واسطه موانع،

نتوانست مقدرات خود را با دست خود تعیین و در قضا،

به مجلس و اراده نمایندگان تکیه کرده، خود را زنده به عالم

معرفی کند، نمی‌تواند در دنیای امروز زندگی مستقل

بنماید و وقتی یک ملتی خود را نتوانست زنده بداند،

چطور می‌تواند در پیشگاه دنیای آزاد قرن بیستم، خود را

لایق و شایسته درک ترقیات شناسانده، محو

ریاست‌ها و سلطنت‌های موروثی را خواستار و در مقابل

جمهور ملل سرفراز شده، آسایش خود را - چمانچه لازم

است - اداره نماید. همچنین تسطح طرق و تجارت و سایر

تأمینات لازمه را تدارک کند؛ ولی دست اجنبی

نمی‌گذارد ناجی ایران و قائد توانای ایرانیان، سردار ملت،

آزادانه اصلاحات را اجرا نماید و آمل ملی را بر آورد. چه

پس از تاج گذاری شاه، دامنه و حوزه‌ی سانسور مطبوعات و ممانعت از آزادی بیان بیشتر شد به حدی که مدیران روزنامه‌های مستقل تهدید، تنبیه، شکنجه و زندانی می‌شدند. شهربانی وظیفه‌ی نظارت بر مندرجات روزنامه‌ها را عهده دار بود و مدیران روزنامه‌ها بدون موافقت نهاد مذکور حق چاپ و انتشار اخبار و مقالات داخلی و خارجی را نداشتند. «اوج اختناق در جراید را پس از تاجگذاری رضاه شاه می‌توان در نوشته‌ی روزنامه‌ی «نجات ایران» به وضوح فهمید: «[این روزنامه] در شماره چهارم، از خوانندگان خود خداحافظی کرد و نوشت: ما، قلم را می‌بوسیم و کنار می‌گذاریم. وقتی که در حضور نمایندگان ملت، قانون مربوط به آزادی مطبوعات را لغو می‌کنند، چطور می‌شود آزادانه حرف زد؟ و به توقیف ستاره ایران و ستاره شرق اشاره کرده و نوشته بود که بهتر است پیش از اینکه به سراغ ما بیایند، ما خود، روزنامه‌ی خود را تعطیل کنیم.» (کریمیان، ۱۳۸۳: ۶۷) نویسنده‌ی مقاله‌ی فوق هم از ترس جانش به سفارت شوری پناه برده بود. با بسط قلمرو سانسور، روزنامه‌ها به ناچار به مسائل پیش پا افتاده بسنده کرده و نشر خبر، تفسیر و تحلیل وقایع مهم داخلی و بین‌المللی کمتر مورد توجه قرار گرفت. برای مثال، مجمعه علل و عواملی که موجب جنگ جهانی دوم بود مورد تحلیل و بررسی قرار نمی‌گرفت و لاجرم عموم ایرانیان به واکاوی‌های سیاسی و آگاهی بخش دسترسی نداشتند.

ب# احزاب سیاسی

احزاب سیاسی «چرخ دنده ما شین دموکراسی» (عالم، ۱۳۷۹: ۳۴۵) هستند. به عقیده‌ی گتل^۳ «حزب سیاسی مرکب از گروهی از شهروندان کم و بیش سازمان یافته است که به عنوان یک واحد سیاسی عمل می‌کنند و با استفاده از حق رأی خود می‌خواهند بر حکومت تسلط پیدا کنند و سیاست‌های عمومی خود را عملی سازند.» (عالم، ۱۳۷۹: ۳۴۳) کارکرد اصلی حزب در به دست آوردن «مشروع»^۴ قدرت حکومت است. حال این سوال را مطرح کنیم که نحوه‌ی شکل‌گیری و تکوین احزاب سیاسی و اثر بخشی آن‌ها در دوران زمامداری رضا شاه به چه شکل

بنویسیم و چه بنویسیم؟! ملت، باید صلاح خود را تشخیص دهد.
لذا ما به ملت می‌گوییم: گوش به دساتر اجانب ندهد، به الفاظ
موشح و لفافه دار پی برده، به ظواهر کلمات ملون،
عقاید ملی را - که تلگرافات ایالات، شاهد آن است - نیالوده، از
حقه بازان عوام فریب پرهیز کنند، ما، حقایق ساده
را می‌نویسیم. بر رسولان پیام باشد و بس.» (کریمیان، ۱۳۸۳: ۶۶)

³Raymond G. Gettell.

⁴Égitime, Legitimate.

بود؟ در دوران زمامداری رضا شاه، فعالیت‌های حزبی شکل نگرفتند. برای نمونه از حزب کمونیست ایران مثال می‌آوریم. این حزب در اواخر خرداد ۱۲۹۹ ش در شهر انزلی تأسیس و شش سال بعد هم فعالیت آن غیر قانونی اعلام شد. رضا شاه فعالیت‌های احزاب کمونیستی را برنمی‌تابید و با تدوین یک لایحه به مجلس ملی در سال ۱۳۱۰ ش، امکان هر گونه فعالیت کمونیستی در کشور را قدغن کرد. بعدها تقی ارانی که در آلمان جذب اندیشه‌های مارکسیستی شده بود، در ایران به همراه تنی چند از همفکرانش - که عمدتاً از بازمانده‌های حزب کمونیست بودند - گروه پنجاه و سه نفر را تشکیل داد. اما این گروه نیز به سرنوشتی مشابه حزب کمونیست دچار و اعضای آن با توجه به ممنوعیت فعالیت‌های کمونیستی دستگیر شدند. تنها پس از عزل رضا شاه بود که در کمتر از دو هفته، در هفتم مهر ۱۳۲۰، بیست و هفت تن از اعضای گروه پنجاه و سه نفر، حزب توده را تأسیس کردند.

به طور قطع به دلیل ناسازگاری رضا شاه با مقوله‌ی تحزب و فعالیت‌های حزبی نمایانگر طبیعت اقتدارگرایانه‌ی نظام سیاسی اوست. فعالیت‌های حزبی آن هم مستقل^{۶۵} قدرت سیاسی حاکم، نسبتی با سیاست‌های رضا شاه نداشت. همانطور که اشاره شد، پس از عزل رضا شاه بود که «اوضاع برای ظهور گروه بندی‌های سیاسی متعارض آماده شد و به پیدایش سازمان‌ها، جناح‌ها و احزاب سیاسی رقیب انجامید.» (کاتوزیان، ۱۳۶۸: ۱۵) چرایی عدم امکان فعالیت حزبی از این واقعیت نشأت می‌گیرد که اصولاً مردم در دوران زعامت رضا شاه از حقوق شهروندی برخوردار نبودند؛ وقتی حقوق سیاسی وجود ندارد طبیعتاً احزاب سیاسی فلسفه‌ی وجودی خود که همانا حفظ و نگهداشت حقوق سیاسی، اجتماعی و فردی است را از دست می‌دهند. لذا استبداد و اقتدارگرایی سیاسی دلیلی بود بر کم‌استمرار بودن سابقه‌ی فعالیت‌های حزبی در ایران. در حقیقت، سلطه و نفوذ قدرت او چنان بود که حوزه‌ی خصوصی^{۶۶} و حوزه‌ی عمومی^{۶۷} در برابر ساخت قدرت از استقلال برخوردار نبودند.

ج# اتحادیه‌های کارگری

با شروع فعالیت‌های صنعتی، گسترش شبکه‌ی راه آهن و افزایش تولید نفت که مقارن با دوره‌ی زمامداری رضا شاه بود طبقه‌ی کارگر^{۶۸} بوجود آمد. ظهور و پیدایی این طبقه به عنوان

^{۶۵}indépendant, Independent.

^{۶۶}space privé, Private space.

^{۶۷}space public, Public space.

^{۶۸}classe ouvrière, Working class.

نیروی کار^{۹۱} گسترش احداث کارخانجات و صنایع مختلف ارتباط مستقیم دارد. «طبق آمار مطبوعات ایران، تعداد کارگران کارخانه‌ها و فابریک‌ها، راه آهن، شیلات و همچنین کارگران شرکت نفت انگلیس و ایران، فقط در مدت ده سال — دهه سوم قرن بیستم — از چهل هزار به بیش از صد هزار نفر رسید.» (علوی، ۱۳۸۰: ۳۳۸) سختی و مشقت بار بودن زندگی کارگری، ساعات کار روزانه‌ی بالاتر از حد استاندارد، نارضایتی طبقه‌ی کارگر را به دنبال داشت. اهدافی نظیر بهبود شرایط زندگی، افزایش دستمزد و در مجموع مطالبات اقتصادی بود که ضرورت همبستگی این طبقه را اقتضا می‌کرد. ایجاد تشکل‌ها و اتحادیه‌های کارگری برای نیل به این مقصود ایجاد شدند. البته سابقه‌ی تأسیس اولین اتحادیه‌های کارگری ایران در سال ۱۲۸۰ ش و قبل از انقلاب مشروطیت بود. با کودتای رضا خان و دوران زمامداری او، فعالیت‌های اتحادیه‌های کارگری نیز به شدت محدود و ممنوع شد. در سال ۱۳۰۴ ش تمام فعالیت‌های این سازمان‌ها ممنوع اعلام شده و دست اندرکارانشان زندانی شدند. با ممنوعیت فعالیت‌های اتحادیه‌ای، هر گونه نارضایتی کارگران تحمل نشده و خطر زندانی شدن آنان همواره وجود داشت. این سطح از سرکوب نشان از این حقیقت دارد که توسعه‌ی اقتصادی مد نظر او بدون نیاز به همراهی هر گونه رویکرد اجتماعی و گشایش سیاسی است.

نتیجه‌گیری

خود رأیی^{۹۱} و استبداد رضا شاه تنها سبب از دست دادن وزرای کارآمد و توانگر نشد، بلکه اقشار مختلف مردم نیز تمایلی از خود مبنی بر استمرار این گونه سیاست‌های آمرانه نشان نمی‌دادند. دلیل بی‌تفاوتی مردم چه بود؟ نوسازی آمرانه‌ی اجتماعی، اقتصادی و توسعه‌ی ساختارهای آموزشی، آگاهی بخش بود، اما این آگاهی نتوانست خودش را در سیاست محک

^{۹۰}Force de travail, Labour power.

^{۹۱}Syndicat, Syndicate.

۷۱ صادق زیبا کلام در این خصوص اشاره می‌کند که: «به جز رضا شاه هیچ فرد دیگری کمترین اختیار، قدرت تصمیم‌گیری و اظهار نظر نداشت. از ابتدایی‌ترین تا پیچیده‌ترین و بزرگ‌ترین تصمیمات صرفاً به عهده قبله عالم بود. هیچ کس بر اساس سمت و مسئولیتش حق تصمیم‌گیری نداشت. همه چیز از دربار و نهایتاً از رضا شاه استعلام و کسب تکلیف می‌شد. رضا شاه بالاخص کلیه امور نظامی، انتظامی و امنیتی را با علاقه و وسواس زیادی دنبال می‌کرد. تصمیمات کلان اقتصادی نیز بسته به نظر شاه بود. رفتار رضا شاه با مجلس نشانه عمق دیکتاتوری و اعمال قدرت مطلقه است. او (به مدت هشت سال) و برای چهار دوره متوالی حاج محشم السلطنه اسفندیاری را در رأس مجلس قرار داده بود. انتخاب رئیس مجلس صرفاً به اراده رضا شاه بود.» (زیبا کلام، ۱۳۸۰: ۴۲)

بزند. زیرا استبداد رضا شاهی امکان هر گونه مشارکت و رقابت سیاسی را از مردم سلب کرده بود. استمرار این وضعیت، سرخوردگی اجتماعی و سیاسی مردم را به دنبال داشت. با از بین رفتن مشروعیت رضا شاه، پیوند جامعه با دولت نیز گسسته شد. در پی همین «طلاق سیاسی» است که رضا شاه «از زمان تهاجم متفقین به ایران در سال ۱۹۴۱، در واقع هیچ کس را پیرامون خود نداشت. او از پشتیبانی و پذیرش هیچ یک از طبقات اجتماعی و جوامع ایران برخوردار نبود، در واقع همه‌ی این طبقات و جوامع از مدت‌ها پیش از او برگشته بودند و آرزوی سرنگونی اش را داشتند. افزون بر این، هیچ فرد برجسته‌ای، چه کشوری و چه لشکری، به راستی به او و حکومتش وفادار نبود.» (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۱۱۰)

واقعیت آن است که مدرنیته و نوسازی به جای این که به مردم تفهیم و تبیین گردد، به صورت قهری به آنان تحمیل شد؛ شاید به همین دلیل باشد که اصلاحات اقتصادی و اجتماعی رضا شاه بازتاب مناسبی برای بخش قابل توجهی از مردم نداشتند. باری، ایدئولوژی ساخت یک دولت ملی مستحکم، پس از یورش نیروهای انگلیسی و روسی به ایران، شکننده ظاهر شد و یک بار دیگر، همانند دوران مشروطه، توجه روشنفکران و دانشجویان ایرانی را به ضرورت بازگشت به نظام پارلمانی مشروطه جلب کرد تا قادر باشد انتظارات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را با هم، تحت لوای حاکمیت قانون دموکراتیک برآورده نماید. روحانیت نیز به لزوم و فوریت حضور فعال در زندگی اجتماعی مردم مستحضر گردید. برکناری رضا شاه از سلطنت، محرک و انگیزه‌ای شد تا نیروهای اجتماعی و بازیگران سیاسی به انجام فعالیت‌های سیاسی ترغیب شوند: «همه‌ی اشخاصی که رضا شاه قدرتش را گرفته بود (فئودال‌ها، روحانیون و بورژوا) قدرت خود را بازیافتند.» (Behrang, 1979 : 23) بدین سان در سال ۱۳۲۰ ش/ ۱۹۴۱ م شاهد تکوین حزب توده و دیگر احزاب ملی گرا و حتی جنبش‌های افراط گرایانه هستیم. محمد مصدق (۱۲۶۱—۱۳۴۵) نیز که به علت مخالفت با رضا شاه زندانی و از سیاست دور شده بود، دوباره به صحنه‌ی سیاسی ایران بازگشته و در سال ۱۳۲۸ ش حزب جبهه ملی را بنیان گذارد.

اگر با کناره‌گیری رضا شاه، نسیمی از آزادی سیاسی وزیدن گرفت، و فعالیت‌های سیاسی، حزبی و سندیکایی از سر گرفته شد، در عوض جنبش‌های جدایی طلبانه نیز از نو مجال برای بروز پیدا کرده و آذربایجان (تبریز) و کردستان (مهاباد) اعلام خودمختاری کردند. باری استبداد سیاسی «آشفتگی و بی سامانی به دنبال دارد. (...) این الگو بار دیگر در سال‌های دهه ۱۹۴۰

تکرار شد و در پی آن جریان‌های هرج و مرج طلب و فروپاشنده بار دیگر هم در مرکز سیاست و هم در استان‌ها پدید آمد.» (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۱۱۱)

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

۱. آبراهامیان، یرواند. (۱۳۹۳). *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، چاپ بیست و دوم، تهران، نشر نی.
۲. احمدزاده نودیجه، حسین. (۱۳۹۳). «چالش‌های ایران نوین در اخذ مفاهیم مدرن غربی: با تکیه بر آراء و افکار مهدی قلی هدایت (مخبر السلطنه)، فصلنامه علمی-تخصصی کارنامه تاریخ، سال اول، شماره اول.
۳. اصلان زاده، مهدی. (۱۳۹۵). «زمینه‌های تحولات فکری جنبش مشروطه خواهی در ایران»، فصلنامه مطالعات جامعه شناختی ایران، شماره ۱۳.
۴. الول ساتن، لورنس پُل. (۱۳۳۵). *رضا شاه کبیر یا ایران نو*، ترجمه عبدالعظیم صبوری، تهران، تابش.
۵. بشیریه، حسین. (۱۳۹۲). *جامعه شناسی سیاسی، نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*، چاپ بیست و یکم، تهران، نشر نی.
۶. جعفری، مرتضی. (۱۳۷۱). *اسماعیلی، صغری و فرشچی، معصومه، اسناد منتشر نشده از واقعه کشف حجاب در عصر رضا خان*، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
۷. حائری، عبدالهادی. (۱۳۶۴). *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۸. حسامیان، فرخ. (۱۳۶۳). «شهرنشینی، مرحله گذار»؛ در اعتماد، گیتی، حائری، محمد رضا و حسامیان، فرخ، *شهرنشینی در ایران*، تهران، نشر آگه.
۹. ره پیک، حسن. (۱۳۹۲). *مقدمه علم حقوق*، چاپ دهم، تهران، انتشارات خرسندی.
۱۰. زیبا کلام، صادق. (۱۳۸۹). *تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ۱۳۲۰-۱۳۲۲*، چاپ چهارم، تهران، انتشارات سمت.
۱۱. زیبا کلام، صادق. (۱۳۸۰). «ساختار قدرت بعد از رضا شاه؛ با تأکید بر مجلس چهاردهم و امتیاز نفت شمال»، *تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰*، چاپ اول، تهران، انتشارات روزنه.
۱۲. شجیعی، زهرا. (۱۳۴۴). *نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری*، تهران، دانشگاه تهران.
۱۳. طاهر احمدی، محمود. (۱۳۷۸). «سیر تحول برنامه تحصیلی از مشروطه تا پایان سلطنت رضا شاه»، *گنجینه اسناد*، شماره ۳۵ و ۳۶.
۱۴. طباطبایی، جواد. (۱۳۹۲). *تأملی درباره ایران*، جلد دوم: نظریه حکومت قانون در ایران، بخش دوم: مبانی نظریه مشروطه خواهی، تهران، انتشارات مینوی خرد.

۱۵. عاقلی، باقر. (۱۳۸۶). *رضا شاه و قشون متحد الشکل*، (۱۳۲۰ - ۱۳۰۰ ش)، چاپ پنجم، تهران، نشر نامک.
۱۶. عالم، عبدالرحمن. (۱۳۷۹). *بنیادهای علم سیاست*، چاپ ششم، تهران، نشر نی.
۱۷. علوی، عباس. (۱۳۸۰). «طبقه کارگر»، *تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰*، چاپ اول، تهران، انتشارات روزنه.
۱۸. کاتوزیان، محمد علی همایون. (۱۳۷۶). «نظریه تطبیقی درباره دولت، سیاست و جامعه ایران»، ترجمه علی رضا طیب، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۱۸-۱۱۷.
۱۹. کاتوزیان، همایون. (۱۳۶۸). *اقتصاد سیاسی ایران: استبداد و شبه مدرنیسم ۱۳۵۷ - ۱۳۰۵*، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، انتشارات پاپیروس.
۲۰. کاتوزیان، همایون. (۱۳۸۳). «مشروعیت سیاسی و پایگاه اجتماعی رضا شاه»، ترجمه حمید احمدی، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۰۳ - ۲۰۴.
۲۱. کریمیان، علی. (۱۳۸۳). «اداره راهنمای نامه نگاری یا مظار بر سانسور مطبوعات در عصر رضا شاه»، *گنجینه اسناد*، شماره ۵۵.
۲۲. مقصودی، مجتبی. (۱۳۸۰). «اشغال نظامی ایران در شهریور ۱۳۲۰، بررسی علل و پیامدها»، *تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰*، چاپ اول، تهران، انتشارات روزنه.
۲۳. میر احمدی، مریم. (۱۳۶۸). *پژوهشی در تاریخ معاصر ایران (برخورد شرق و غرب در ایران ۱۹۰۰-۱۹۵۰)*، چاپ دوم، مشهد: آستان قدس رضوی.
۲۴. هدایت، مهدی قلی (مخبر السلطنه). (۱۳۶۳). *خاطرات و خطرات (توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من)*، چاپ چهارم، تهران، کتابفروشی زوار.
۲۵. هیوود، اندرو. (۱۳۸۷). *مفاهیم کلیدی در علم سیاست*، ترجمه حسن سعید کلامی و عباس کاردان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

(ب) منابع لاتین

1. Ansari, Ali M. (2007). *Modern Iran, The Pahlavis and After*, Second Edition, London and New York, Routledge.
2. Banani, Amin. (1961). *The Modernization of Iran 1921-1941*, Stanford, California Stanford University Press.
3. Behrang (Groupe de recherche). (1979). *Iran, le maillon faible*, Paris, CEDETIM/François Maspero.

4. Churchill, Winston. (1950). *Mémoires sur la Deuxième Guerre mondiale, III*, Paris, Librairie Plon.
5. Digard, Jean-Pierre, Houcarde, Bernard et Richard, Yann. (2007). *L'Iran au XXe siècle*, Paris, Fayard.
6. Djalili, Mohammad-Reza et Kellner, Thierry. (2010). *Histoire de l'Iran contemporain*, Paris, Collection Repères, La Découverte.
7. Djalili, Mohammad-Reza et Kellner, Thierry. (2013). *100 questions sur l'Iran*, Paris, Éditions La Boétie.
8. Floor, Willem M. (1984). *Industrialization in Iran, 1900-1941*, Durham, University of Durham.
9. Good, Byron J. (1981). "The Transformation of Health Care in Modern Iranian History", In: Michael E. Bonine, Nikki Keddie, *Modern Iran : The Dialectics of Continuity and Change*, Albany, State University of New York Press.
10. Khadjenouri, M. (1976). « L'évolution des relations extérieures de l'Iran du début du XIX^e siècle à la Deuxième Guerre mondiale », In : *Politique étrangère*, n° 2-41^e année.
11. Keddie, Nikki R. (1981). *Roots of Revolution (An Interpretive History of Modern Iran)*, New Haven and London: Yale University Press.
12. Nahavandi, Houchang. (1980). *L'Iran 1940-1980 : crise, révolution et tragédie*, Paris, IREP. Nashat, Guity. (1982). *The Origins of Modern Reforms in Iran 1870-80*, Urbana, University of Illinois Press.
13. Pahlavi, Mohammad Reza. (1979). *Réponse à l'histoire*, Paris, Albin Michel.

14. Paivandi, Saeed. (1998). « L'individu dans les manuels scolaires en Iran », In : Cahiers d'Etudes sur la Méditerranée Orientale et le monde Turco-Iranien.
15. Vaziri, Chahrokh. (1994). « Elites et démocratie en Iran : une continuité paradoxale », In : Moyen-Orient : Migrations, démocratisation, médiations, sous la direction de Riccardo Bocco et Mohammad-Reza Djalili, Paris, Presses Universitaires de France.
16. Weber, Max. (1995). Economie et société, Les catégories de la sociologie, Tome I, Paris, Editions Pocket.
17. Yergin, Daniel. (1992). Les hommes du pétrole : les maîtres du monde de 1946-1991, Paris, Stock.